

است حدیثی که در فضیلت اعمال از جناب صادق علیه السلام منقول است که  
فرموده که عایدی بود که حق تعالی را استناد سال عبادت کرد و بعد از آن بپایه زاکر  
پس همین که از آن فعل فارغ شد ملک الموت نازل شد و زبان او بند کرد و پس در سال  
ساقی بر او گذشت و از و سوال کرد عابد است یا نه کرد بطرف رعقی که با و دوست  
که کیران را پس حق تعالی عبادت مستند سال اسبب را حبط کرد و بجهت تصدق  
یک نان دورا امریزه و در حدیث دیگر وارد شده که هر که اجرة حسبری را نه  
حق تعالی عمل او را حبط میکند و درج بهشت بروی حسره ام میشود و با و جوهری که از پانصد  
راه تخمید و میشود و ازین قیل و حدیث بسیارند و کافیت در جناب برای غیر  
مستمعین احوال امیر المؤمنین و مال کار آن مدین جناب امیر المؤمنین و بعضی خطبا  
نسخ البلاغه میفرمایند که مَا عَتَبُوا مَا كُنَّا مِنْ فِعْلِ اللَّهِ مَا لَمْ يَخْذِ  
حَبْطَ عَمَلِهِ الطَّوِيلَ وَجَهْدَهُ الْجَهْدَ وَقَدْ كَانَ عَبْدًا لِلَّهِ  
سَلَاةَ الْآلِافِ لَا يَدْرِي مِنْ سَيِّ الدُّعَا أَوْ مِنْ الْآخِرَةِ  
عَلَى كَبَرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ يَعْنِي عِبْرَتِ كِيرِهِ وَتَبَهُ كَرِيمِهِ بِالْحَبْطِ كَمَا أَنَّ  
بِأَعْيُنِ كَرْدِ كَمَلٍ وَرَوْدِ كَرْدِ كَشْتِشِ سَيَّارِ أَوْ رَا بَاطِلِ مَخْتِ وَحَالِ تَنْزِلاتِشِ  
سَالِ خَدَرِ عِبَارَتِ كَرْدِ وَوَسْطِ مَنِيَّتِ كَرْدِ اِنْزَالِهَا دِيَا بُو وَاِزْ مَالِهَا  
آخِرَةِ كَرْدِ رُفْدِ آن بَقْدَرِ نِجَاهِ نِزَالِهَا خَوْدِ بُو وَاِیْنِه عِبَادَتِ او را بِمِثْرِ كَرْدِ  
سَاعَتِ حَقِّ تَعَالَى بَاطِلِ كَرْدِ اَیْنِه وَبَعْضِ كُتُبِ مَعْتَمَدَةِ مَسْطُورِ اسْتِ كَرْدِ مَقْتِ سَمَاءِ

سجده گاهی نمائند بود که او سجده حق تعالی در آنجا کرد و دانست که در زمین زراعت میزود  
و قابلیت رویدن آن ندارد و سجده نکند شیطان است منقول است که هر روز بر سر  
از نور که در زیر عرش بود بر آمدی و ملاک را بر او خط کشید و شصت و نه فرشته پای منبر و حاضر  
شدند و نزدیک او دریا بود که در زمینی یکی از ملائیکه مقرب میگفت که اگر عیسا را با آنکه  
جسمی صاف و مشدود و فعلی قبیح و سر زنده و از این شمع خود خواهم ساخت مولا نا طریقی  
در جمع السببان گفته که قول حق تعالی و کما کان من الکافین دلالت میکند بر اینکه  
ابیس از اول امر کاف بوده پس معلوم شد که مؤمن نیست که بر ایمان بمائده و خاتم  
بر آن شود و فیه القول لواقف بدست در المواقف کیفیت عصیان ابیس شکلا  
او پس بطریق اجمال این است که جناب صادق علیه السلام فرمودند که چون گاهی  
دوم را حق تعالی آفرید تا چهل سال بر همان قسم ماند و شیطان لعین با او میگذاشت و میگفت  
از برای امری که آفریده شد پس شیطان گفت که اگر خدا امر کند بسجود این امر  
محیطت او خواهم کرد پس حق تعالی روح و جسد آدم و سید چون روح بر او  
رید عطا کرد پس گفت الحمد لله علی شاکلایه و خطاب کرد که ای محمد حضرت صادق  
علیه السلام فرمود که پس سبقت گرفت از برای او رحمت از جانب خدا و از جانب  
امام برضا علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود  
که هر سببیک حق تعالی تفصل داده است بهتر از آن مرسل خود را که ملائیکه مقربین و  
دادند است مرا بر سببیم بنیران و مرسلان و معصیت تراست بعد از من

و اما آنکه در بیت ترا پس فرمود که به تشبیه حق تعالی خلق کرد آدم را پس با امانت  
پسر و در بیست او و امر کرد ملائکه را که سجده کنند از برای او از جهت تعظیم و اکرام  
ما و سجده کردن ایشان برای خدا و عبادیت و بندگی بود و برای آدم از جهت  
تعظیم و تکریم بود چون که ما و صلب او بودیم پس چگونه بهتر از ملائکه بنا کنیم ما  
آنکه سجده ملائکه سجده کردند آدم علیه السلام را بنده مسیح از جناب صادق علیه السلام  
منقول است که چون حق تعالی امر کرد و شیطان را سجده حضرت آدم گفت پرده  
بهرت تو سوخته که اگر مرا معاف داری از سجده آدم ترا عبادتی کنیم که سچکس مثل  
آن ترا عبادت نکند باشد و حق تعالی فرمود که من سچو اسم که اطاعت کرده  
از اجنت که خودینوا اسم و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که چون شیطان  
امر کرد ملائکه را که سجده کنند حضرت آدم را ایس ظاهر کرد آن حسد را که در دل  
خود داشت و اما کرد از سجده کردن و گفت من از و هستم مرا از آتش خلق کرده  
و او را از خاک حضرت فرمود که اول کسی که قیاس کرد و شیطان بود یعنی مخالفین  
که در استقامت احکام الهی قیاس میکنند ابتدا آن از ایس است پس حضرت فرمود  
که ایس بگو که در بگو اول سعیتت بود که خدا را بان معصیت کردی پرشید و ناز که  
اینجا چند رشتع تجر و غر و متقا و میث و پس باید استغنین ازین شیوه نامرئیه شما  
نماند بعد از آن ایس گفت که پروردگار امر اسعافست و از از سجده آدم کن  
ترا عبادتی نکنیم که سچ ملک مغرب و نبی مرسل ترا چنان عبادت نموده باشد

خداوند که مرا احتیاجی نیست بعبادت تو می خواهم که مرا عبادت کند بحکم من چون اسم  
به از حیثیکه می خواهم منی ندانم که از اینجا ظاهر میشود که اکثری از بنای روزگار را که نعم نیست  
که حق تعالی امر قسمی و هر کس که باشد عبادت باید کرد و قبول عبادت هر طرف نیست  
بر اینکه برنج خاص که از قبل شایع است و عبادت کند موجب آن نیست که طیس  
ملعون آنها را که کرده و بشیوه نامرضیه خود آنها را کشیده و اگر خوف انتشار عظم  
مستحقین میشود و زیاده ازین در ایجاب توضیح میشود و العاقل بیک کفیه  
الاستاد است باطله پس طیس را بنود از سجده کردن من حق تعالی فرمود که پران  
روان بهشت که تو صبی در بهشت لعنت من تا روز حسرت گفت هر دو کار را  
چگونه مرا محسوم میکردی و تو پروردگار عادل و جود نیکی پس ای آسمان عمل من باطل  
پس حق تعالی فرمود که نه پس کن سوال کن پس از جمله آنکه سوال کرد این بود که  
زند و بماند تا روز جزا پس حق تعالی فرمود که عطا کردم گفت مرا اسلطا بر فرزند آن  
آدم حسود که اسلطا کردم گفت چنان کن که جاری شوم در رک و در ایش فرزند  
آدم مانند خون فرود که کردم گفت یک فرزند برای ایشان بهم بفرست که اینک دو  
فرزند از برای من بفرست و من ایشان را پس بستم و ایشان مرا نه بپشت و هر یک  
خواهم برای ایشان حضور شوم فرمود که دوام محمدا گفت پروردگار را زیاد و عطا کن  
بمن حسود که میباید این را و وطن و منزل تو و ویرت تو کرد پس من  
گفت هر دو کار را پس است مرا در نه وقت سلطان گفت بغت تو کند که

که بعد از آنکه گردانم بجهت کان خالص تراود پیش رو و از پشت رو و از جانب پشت  
 ایشان و از جانب چپ ایشان در آیم بروایت دیگر جناب معصوم علیه السلام فرمود  
 که آید آن او پیش و آنست که بشک می اندازد و آدم را در امر حسنات و میگوید  
 که بشتی و دوزخی و پیشوای منیت و از پشت سر آنست که ایشان را امر میکند بجمع کردن  
 اموال و منی میکند از آنکه صلح رحم کنند یا حق ضار را به صند یا نقد بفرزند آن خود  
 به صند و نیز سائده ایشان از پریشانی و از دست بردارست آنست که از راه دین  
 می آید اگر بدین باطل باشد از راه نظر از زینت میدهد و اگر بر بدایت باشد  
 از آن پروان میکند و از دست چپ آنست که از جهت لذتها و شهوات در می آید  
 پوشیده ماند که از بعضی از فقرات و بخت غلام میشود که مقتضای حد آنست  
 که حق تعالی بر اعمال خیر ابرار و به هر چند از غیر حسن صادر شود و بدین آنست  
 که قبل ازین برین استیاری رفت بند سحر از جناب امام رضا علیه السلام  
 منقول است که از بابی طاهرین خود و صلوات الله علیه روایت فرمود  
 که شیطان ببرد دنیا می آید از زبان آدم تا سکا میکند حضرت عیسی مسیح شد و با  
 ایشان سخن میگفت و سوا اما از ایشان میگردد و حضرت یحیی زیاده بر سبیل  
 دیگر انس داشت روزی حضرت یحیی با او فرمود که ای پسر مرا با بر حاجت  
 است بگفت که قدر تو از آن عظیم تر است که حاجت ترا و تو توان نمود  
 حضرت فرمود که میفرماید در همای خود را که بنی آدم را با آنها صید نمیکند

بن مایه این طعن قبول کرد و وعده روز دیگر نمود و چون صبح روز دیگر شد حضرت  
یکی در خانه نشست و منتظر بود تا نگاه دید که صورتی در برابرش ظاهر شد و پیش آمد  
روی هم چون دیدنش مثل دین خاک و طول چشمهایش و طول دیش و چین  
دانش و طول دیش و ذقن داشت و چهار دست داشت و دو دست در  
دو دست در دوش او را پایش در پیش ویش بود انگشتان پایش در  
و قیای پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته و بران کمربند زشما بود و مختلف  
آویخته بعضی سرخ و بعضی سبز و بزرگی رشته در میان دست و زنگ سبز که  
در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بر آن خود قلابی آویخته چون حضرت  
در این هیئت مشاهده نمود پرسید که این کمربند چیست گفت که این کمربندی  
است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام و من فرمود که این زیبا  
الوان چیست گفت این اصناف زناست که مردم را بالوان مختلف و یک  
انیرمای خود پیرایند فرمود که این رنگ چیست گفت که این عجب است  
که نه تنها در اینجا است از طنبور و بربط و طبل و نای و سرنا و عسیره اینها و چون  
جمعی مشرب خوردن مشغول میشوند و نه تنها از آن نمی آیند من این جرس  
بحرکت در می آورم تا مشغول خواهند کی و ساز میشوند پس چون صدای آن  
می شنود از طرب و شوق از جا بر می زنند و یکی نفس می کشند و دیگری انگشتان صد  
صد می کشند و دیگری جان بر تن میدارند پس حضرت یکی فرمود که چه چیز بهتر



موجب سرور و شادی چشم تو میشود گفت زبان که ایشان و امهائی بن اند  
و چون لغزینیا و لغزینیا صالحین برین جمع میشود و فرزندان میروم و از ایشان دل  
نوشش میشود حضرت یحیی فرمود که این خود چیست که بر سرست گفت باین خود  
خود از نفرین صالحان حفظ میکنم فرمود که این قلاب چیست که بران انداخته  
گفت باین و امهائی صالحان را میگردانم و بسوی خود میکشم یحیی فرمود  
که هرگز بمن کیساعت طفر یافته گفت نه ولیکن در تو یک حسلت می بینم که براتر  
می آید فرمود که که ام است گفت اندک بیشتر چرخیزی در هنگام افطار  
و این موجب سنگینی تو میشود و دیرتر بعبادت بر سنجی حضرت یحیی فرمود  
که با خدا عهد کردم که مرکز طعام سپر نشوم خدا را ملاقات نمایم شیطان  
گفت که من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت نکنم و بنده حسن انصاری  
سابق علیه السلام منقول است که چون حق تعالی شیطان قوت فریب داد  
بنی آدم بطوریکه مستور شد عطا نمود حضرت آدم کمت پروردگار شیطان  
را بر فرزندان من مسلط کردی و آن را جاری کردی و ایشان را از زمین  
در کباب پس مراد فرزندان مرا هم خبری عطا کن حق تعالی فرمود که وادهم  
و فرزندان که کنایه از این نویسنده و حذر او را برابر بنویسد گفت پروردگار  
زیاده کن پس فرمود که می ارزم کنایه از ایشان را و پروردگار فرمود که گفت  
پس ایست مراد در حدیث حسن و کبر فرمود که حضرت آدم ساجات کرد که

که پروردگار از برای کن چری قرار داده فرمود که ای آدم از برای تو این است از آدم  
 که هر که از فرزند آن تو قصه کنای بخند بر او نویسد و اگر کند یک گناه نویسد و هر که قصه  
 کند اگر کند یک ثواب برای او نوشته شود و اگر کند ده ثواب گفت پروردگار از  
 باده بن حطاکن گفت از برای تو قرار کردم که هر که از ایشان کنای بخند پس استقامت  
 کند و از پاهایم گفت پروردگار زیاده فرمود که در توبه از برای ایشان گشود و ام  
 تا جان بخلق ایشان برسد فرمود که بس است مرا موعظه مستملیه تحقیق  
 آنکه اولاد نبی شخص اولاد ارحمینه است یانه و محلی از احوال  
 حقیقت آدم و احوال ارواح ذریت او و پاره از مذمت غفلت  
 بتاریخ حیات و بیستم ربيع الاول سنه هجری بنوی خوانده  
 وَكَانَ مِنْ جَلَّةٍ مَا يُعْطِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ  
 إِنَّهُ يُقُولُ وَيَحْتَ يَا ابْنَ آدَمَ الْعَافِلُ وَلَكِنْ مَعْفُولٌ عَنْهُ  
 یعنی از جمله آنچه که امام زین العابدین علیه السلام در اشای و عطا در عمره میفرموده  
 اینست که دای بر تو ای فرزند آدم که عاقل نشسته از آنچه حق تعالی ترسان بر نموده و عا  
 اینکه حق تعالی از تو عاقل نیست و میداند جمیع افعال خیر و شر را پیشیده و نماید به بسیار  
 ظاهر است آنکه مرا و این فرزند آدم فرزند معین نیست بلکه مرا و این مطلق نیست  
 که شامل بسع فرزند آن آدم باشد گمنا تا کوافی قوله تعالی احل الله البيع  
 و حرم الربواری آنچه که محتاج تبه است و تحقیق آن غالی از غایه نیست این



کہ آیا در بنی آدم مثل کسی کہ ہوتا ہے نہ زندہ و نہ مری آدم باشد مثل حضرت عیسیٰ  
 پس اگر کہیوم کہ فرزند حقیقہ میں نہ زندہ پیرست و پس فرزند دستری داخل فرزند  
 خواہ بود والا فرزند شامل پیری و دستری مرد و خواہ بود بر زمین سکہ تفریح است  
 ہوا اند خست نہ کوہ بران کسی کہ از جانب مادر داشتی باشد و از جانب پدر سیر ہانگی  
 و ہم حوزان کہ اگر علی ای مثل شیخ و ابن اورین و محقق ابو القاسم  
 و علامہ وغیرہ قابل شد ہاند بایک شریف و حقیقہ انشی نیست و در حقیقت فرزند شمس  
 کہ از جانب پدر باو منسوب باشد و بران استدلال بنودہ اند بقول حضرت امام موسی کاظم  
 علیہ السلام وَمَنْ كَانَ امًّا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَابْنًا مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ فَالْصِّدْقَةُ لَهٗ وَلَكِنْ كَمْ مِنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَئِنْ اَنَّ اللَّهَ تَعَالٰی يَقُولُ  
 اَدْعُوهُمْ لَا نَبَاهِهِمْ بَعْضُ نَحْسٍ کہ مادر بنی ہاشمیہ باشد و پدر او غیر ہاشمی پس کوہ او  
 مدال است و خست نہ کوہ بران حق تعالی میفرماید کہ نسبت بر میدہنہا بطرف ابا  
 ہاشم در جمع اہل بیان مسطور است کہ این آیہ در باب زید بن عارثہ نازل شدہ و مقصد او  
 این است کہ او را از جناب سید المرسلین م قبل بعثت خریدہ بودند و بعد بعثت چون  
 او را آنحضرت بطرف اسلام دعوت فرمودند او قبول اسلام نمود و بعد از ان پدر او کا  
 نجدت حضرت ابی طالب ہوا کہ گفت کہ از پسر برادر خود کوہ کہ زید یا بفرستہ و باز او  
 نہ چون حضرت ابی طالب اینرا نجدت جناب سید المرسلین م عرض نمودند حضرت  
 فرمودند کہ من زید را از او کہوم ہر جا کہ خداستہ باشد برو و زید گفت کہ من زید

حضرت جد امیشوم پس حازه در غضب شد و گفت کای کرد و بختش که او باشد که این  
 پسر من نیست و آنوقت جناب یسایه المصلی صلی الله علیه و آله فرمودند کای کرد و پسر  
 کاه باشد که زید را من پسر خود خواندم پس کویا او پسر من است از آن وقت مردمان  
 ابن محمد میگفتند پس چون زن زید بعد از اینکه زید او را اطلاق داد و عقد جناب یسایه  
 در آمد شکرین بر آنحضرت طعن کردند و گفتند محمد دیگر از این میگوید که زید را من پسر خود  
 خواند و او زید و خود زن پسر خود را در عقد خود آورده پس حق تعالی این آیه را نازل  
 گردانید **وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ أَتَبْنُوا بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ**  
**فَوَلَّكُمْ بَاقُوا هَٰكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي**  
**السَّبِيلَ أَدْعُوهُمْ لِبَنَاءِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ لِبَنِي سَبَائِ شَمَا**  
 و در حقیقت پسران شما نیستند بلکه این را همین از زبان میگوید و پس حق تعالی آنچه که  
 حق است آن را میگوید و هدایت میکند شما را بطرف راه راست بخوانید مردمان را  
 و نسبت و میباید آنها را بطرف پدران آنها که این بهتر است نزدیک خدا و لا با طریقی گفتند  
 که این آیه دلالت میکند بر اینکه جائز نیست مردمان را که بطرف غیر پدر خود خوانند و اینست  
 سازنده و در باب تعلیقه این امر حدیث وارد شده که حاصل آن این است که شخصی که خود را  
 متسوب سازد بطرف غیر پدر خود **فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ** پوشیده نماند که از اینجا ظاهر میشود  
 که آنچه درین زمان شمار بعضی مردمان شده که برای طمع دنیوی با وجود عدم سیادت  
 پیداکشته میشوند و یا اینکه خود را بطرف غیر پدر خود و متسوب میسازند بسیار قبیح میگردد و خوا

[illegible]

سرور و در رسول خدا اند و بر سینه بود و سحاب و چیز ایشان که سفین علیها السلام و اولاد  
 ایشان را یا بن رسول الله میگفتند و حدیث مسطور هم در تائید خود ذکر نموده و هم دلائل  
 میکند بر مطلوب ایشان حدیثیکه از جناب امام محمد باقر علیه السلام صادق علیه السلام  
 است که ماصل مضمون آن این است که اگر از عراج بن صلی الله علیه و آله بآریه و عفاکا  
 لَكُمَا اِنْ تَوَدَّوْا رَسُوْلَ اللهِ وَلَا اَنْ تَكُوْنُوْا اَسْرًا وَاَجِدُوْا مِنْ بَعْدِهِ  
 اَجْدَا مِنْهُ وَاِنْ سَدَّامَ نَشِئْزَهْ بِرَجَابِ عَمِيْنٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَرَامٌ مِثْلُهُ بَارِئُ قَوْلِ النَّبِيِّ  
 وَلَا تَكُوْنُوْا مَانَعًا اَبَا ثَكْوَمٍ مِّنَ الْغَنَاءِ زِيْرًا كَلَامِ آنحضرت مستفاد  
 میشود که چه را در حدیث حقیقه کما لا یخفی و هم دلالت میکند بر آن حدیث که در میمون اجازت  
 از جناب امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که فرمودند که روزی من پیش یارون شدم  
 وستم بین که سلام میکنم جواب سلام مرا داد و گفت که یاموسی بن جعفر و طیفه اند که خراج  
 ملک بفریک بیاورند منظور این که آنکه تو هم در باطن خلافت میکنی امام موسی علیه السلام  
 میفرمایند که در آنوقت گفتم که در پناه خدا می آیم ترا بی هیچ کس نیستی از یکدلیل  
 و در ادب بدی نیست پس بگناه من و گناه خود لا کشتی و از یکدلیل مستبول کنی سخنان  
 دشمنان ما را و رباب ما را که تهنیت میداد که از وقت رسول الله تا بن زمان مروان  
 در نوع بر ما بسته اند و پیش ملاطین سعایت ما کرده اند و اگر اجازت دبی حدیثی که اند  
 رسول خدا بمن رسیده پیش تو نقل کنم ما رو ن بپسندید گفت که من اجازت دارم ترا  
 فرمودند که چه را من از حدیث رسول خدا نقل کرده اند که من فرموده که و منی که

زوی الا که گاه یک بیک را سگندرم در سگندرمی آید و خون جوش میکند پس دست  
 خود را بین دهان را اسس کنم پس برون دست را گرفته بطرف خود کشد و با من معانده  
 کرد و تا در کنگه داشت بعد از آن گفت که بشین ای موسی که بر تو باکی نیست امام جو کاشی  
 فرمودند که پس چون من منظر کردم دیدم که مارون دشید آب دیده شد پس گفت که ای موسی  
 راست گفتی در راست گفته جد تو رسول خدا بود پس یک در این وقت خون من ب حرکت آمد  
 و در کهای من اضطراب واقع شد تا اینکه بر من رقت زد و در دهن را راه دارم  
 که از تو از چند چیز سوال کنم که از حدت دید در سینه من آید و اما علجان میگفت و من از  
 سچا کس خبر تو از آنها سوال کرده ام پس اگر تو از آن سوالها جواب کوی ترا تا کنم  
 و دیگر سخن سچا کس از باب دوستی و کفر و بد و رستیکه من دیده که تو کاسی در رخ گفته پس  
 باید در جواب سوالهای من حرف راست بگوئی پس من گفتم که اگر مرا من باشد آنچه موافق  
 علم من خواهد بود جواب خواهم گفت پس برون گفت که اگر تو راست بگوئی و قیبه گشتا  
 بنی فاطمه است کنی مرا این نزد امان و ادم پس گفتم سوال کن ای امیر المؤمنین از باب  
 خدای برون گفت که سوال من آنست که شما بکه ادم و جد او عای فضیلت خود بر بنی عباس  
 میکند و حال اینکه ما در تازی یک خیمیم که عبدالمطلب باشد و جد ما عباس است و جد  
 شما ابطالب و این مرد و هم رسول خدا بودند پس شما را چه زیادتیا باشد بر ما در  
 من گفتم که ما قریب تریم بر رسول خدا از شما زیرا که حضرت عبدالمطلب پدر پسر و حضرت ابطالب  
 با هم برادر بودند هم از جانب پدر و هم از جانب مادر بخلاف عباس که مادر او غیر مادر

و ایتالاب بود و درون رشتید گفت که پس بگو و در این صفت که بخواهی در وقت  
تر که امضرت میکنند و حال آنکه هم پیر عم را محبوب میازود و در وقت وفات بیدار میکنند  
عباس در میان حیات بود و بوطالب قبل از آن وفات یافت پس در آنوقت من گفتم  
که اگر امیرالمومنین مراسمات دارد و ازین سوا اما خوبست و دیگر از مرده چو استه باشد  
سوال کند پس در آنوقت درون رشتید گفت که البته ترا جواب این باید داد پس من گفتم  
بر امان میازی گفت که ترا امان دادم پس در آنوقت من گفتم که امیرالمومنین علیه  
السلام ایضا لبم فرموده که با وجود او لا دخواه پس باشد و خواه دختر عزیز پدر و مادر و  
وزوج کسی و ارث میشود پس عم با وجود و له صلی محبوب باشد کاری که می تیم که قوم  
خلیفه اول باشد و بنی عدی که قوم خلیفه ثانی و بنی اسیر که قوم خلیفه ثالث باشد هم را پدر  
ایمان کرده اند و گفته اند که چنانکه پدر با وجود او لا و ارث میشود همچنان هم بی اینکه  
حدیثی در دیاب از حضرت رسول ص با بنابر سیده باشد و سر مالی که قول او مطابق قول  
علی علیه السلام است پس قضاای او بر خلاف قضایای ایناست و اینکه نوح بن  
در ارج که موجود است که قائل بقول حضرت امیرالمومنین علیه السلام شده دست و تحقیق گویا  
حکم نموده و در حالتیکه شما ای امیرالمومنین او را اولی گوید و ایند بود پس حکم او  
بشمار سید پس حکم اجساد و فرمودید و در حصار کسانیکه خلاف قول او قائل اند که از کلمه  
است صبیان ثوری و در اسیم مبنی و ضیل بن عباس پس آنرا کواسی و دند که قول  
بن و راج قول علیست در این سلسله پس امیرالمومنین در آنوقت گفت که شما پیران



زنده دید با آنچه که نوح بن صباح بن قوی و دو آنها گفته که نوح جرات کرد و مار احسن بالغ  
 آمد و در آنوقت امیرالمومنین قوی نوح بن دراج را جاری کرد و نسیه و بران تامل  
 نمود بقول متد مای اهل سنت و جماعت که از جناب سید المرسلین مروایت نموده اند  
 که آنحضرت فرمودند که **عَلَى أَفْضَلِكُمْ وَبِمَعْنَى رِوَايَتِ** نموده اند از غیر خطاب  
 که علی اصنا نمازیر که لفظ مقایسه است یاری از صفات حمیده و کمالات پسندیده و پس در  
 آنوقت مردن گفت زیاد و کن ای یوسفی پس در آنوقت من گفتم که **الْمَلِكُ الْإِسْلَامِي فِي الْأَمَانَةِ**  
**وَمُخَاصَّةِ بَعْضِ لِسَانِكَ** پس مردن ارشید گفت **لَا بَأْسَ بِكَ** پس من گفتم  
 بدرستی که نبی صلعم و اوست نکرده و دیده کسی که محبت با آنحضرت نکرد و در برای او توبه  
 ولایت را ثابت گردانید و پس مردن ارشید گفت که در جناب دلیل تو چیست من گفتم  
**رَسُولُ تَوَلَّى خَرَسَ سَجَادَ تَعَالَى وَالَّذِينَ امْتَوُوا وَكَمْ يَهَابُ جُرُؤًا مَا لَكُمْ**  
**مِنْ وَلَا يَنْهَوْنَ مِنْ سَيْئَةٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا** و بدرستی که من عباس  
 صحت نموده پس مردن ارشید گفت که من از تو تیرسم ای یوسفی که گاهی بن کسی از دشمنان  
 راستوی داد و دایه و کسی از فقهارا او بخیر کرده یا نه گفتم که نه و اما حال کسی عسیر از امیرالمومنین  
 که از این سوال نموده و بعد از آن مردن ارشید گفت که شما خبر میدهم که شیعه و سنی  
 که شمار اسبنت میدهند بطرف رسول خدا میگویند شمار این رسول الله صحت این  
 و حال آنکه شما بنو علی آمد و آدمی اسبنت میدهند که بطرف پدر او بنی عبدالمطلب است  
 پس من گفتم که ای امیرالمومنین اگر پدر خدا در آنوقت زنده و متولد پس و پدر او را بعد از او

این را بجا بستیم و حال آنکه اینجانب به تجارت در عرب و بمسما و سایر قریب و دوردست  
 گفتم که لیکن من نیز در اصل این طایفه مسلم و من هرگز در غیر اینها به دین و غیره در راه تو می گفتم پس  
 مروان در کشید گفت که چرا گفتم زیرا که من شنیده ایم و تو فرموده ای و منی پس مروان در کشید  
 که خوب گفتی ای یحیی پس در آن گفت که چگونه شما میگوید که ما در بیت سیم ایم و حال آنکه این  
 غضب نمائده را که محبت برای من در دنیا باشد نه برای دین من گفتم سوال میکنم تو  
 بحق تو است و بحق قبر پیر خدا صلعم و بحق صاحب قبر که در این سوال معاف داری هر دو  
 که بگوید که شما را دلیل جواب گوید ای اولاد علی خصوصاً تو ای موسی که سیدنا  
 مستی و اطمینان خود را شما میمانید و من هرگز را معاف نخواهم داشت و هر چه بگو  
 سوال کنم مگر از کتاب خدا جواب نمیدی و حال آنکه شما دعوی میکنید ای فرزندان علی  
 که هیچ چیز از شما فرو گذار نیست و تاویل من در شماست و توحی از بدین قبول  
 عن تعالی و ما فرطنا فی الكتاب من شیء و دعوی میکنید که شما شیعیان  
 از نیاسات علماء و ادای ایشان پس در آنوقت من گفتم که ایام از آن نمیدی گفتن  
 جواب گفتم پیران و نجیب در آن گفتم که **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ**  
**وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ**  
**نَجْنِيهِ الْمُحْسِنِينَ وَكَذَلِكَ نَجْنِيهِ وَبِشْيِئِهِ وَعِيسَى وَآلِ إِبْرَاهِيمَ**  
 بگو که یحیی که بود ای پیر المؤمنین پس مروان گفت که سیدنا و ما است

من گفتم که پس از آنکه طاهر شد که حق تعالی که عیسی را در بیت دینا علیه السلام شمار کرد  
 ز قبل بریم علیه السلام پس همچنین ما از دریت پیغمبریم از قبل او و خود فاطمه علیها السلام  
 بعد از آن گفتم که یا زاده که برای تو ایبرهیم موسی بن کنت آری پس من گفتم که حق سبحانه و تعالی  
 میفرماید قَدْ جَاءَكَ فِيهِ مِنَ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا  
 نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَ نَاوَأَبْنَاءَ صُكْرٍ وَبَنَاتَنَا وَبَنَاتِ كُرْ  
 وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ فَتَنْتَهِلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى  
 الْكَافِرِينَ زنا مال کسی او مار این نموده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را در کلیم  
 ببالا آورد و باشت مکرملی و فاطمه حسن و حسین و صلوات الله علیه هم همین پس از حق تعالی زنا  
 حسن و حسین و زنا زنا فاطمه و زنا علی بن ابیطالب بوده باشند علاوه دیگر حاجات  
 است هر یک در روز احد حضرت جبریل پیغمبر خدا گفت که مرا سه عمارت است که علی را کرد  
 در آنوقت حضرت مسند بودند که این گفت آنست که علی از دست من از سیله ام پس هر یک  
 گفت که من از مرد و شما ام ای رسول خدا بعد از آن گفت لَا يَبْقَى إِلَّا دُؤَالِقًا  
 وَلَا قَتْلًا إِلَّا عَلَى وَتَحْيِيكَ كَقَوْلِ تَعَالَى فَصَلِّ لِمَنْ يَشَاءُ وَأَلِّهِمْ أَصْحَابَ الْقِبْلَةِ  
 حَيْثُ قَالَ إِذَا يَقُولُ مَقِي يَذْكُرُكُمْ يُقَالُ لَهُ أَبْرَاهِيمَ قَالُوا  
 سَمْعًا هُوَ بِنِ كَرُوهُ بِنِ عَمْرُو قَتْلًا يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ  
 گفتی ای بوسی مرا بستی که داری که حضرت و بودند که اول حاجت این عمو را بستی که حضرت  
 دمی بگرم چه خود به پیش خیال خود برود و مردن رشید ملعون گفت در این باب مگر میگویم پس

پیش بندی نموده است تا اینکه آنحضرت وفات کردند و مرا به تمسک جایی که عرض پناه  
که بعضی از منافقات در تمسک سر یک دست چنانچه در شرح حدیث  
بعضی از آنها مسطور است چون ذکر آنها در ای طوری عطف است لهذا در مقام خبر کردن آنها  
نزد ختمه و از اینجا است که احتیاط در امنیت که در رکوع و خمس ایا و شریف نه مندرج بود  
از وجه عزت و یک شل و مطالب و امثال آن اما آدم که با همه فرزندان اویم و او را به شرف  
چنانچه حدیث متضمن آنست پس باید دانست که در اکثر احادیث واقع شده که او را آدم یا  
سکونید که از خاک روی زمین پدید آمده چنانچه منقول است که عبد الله بن سلام  
جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله پرسید که چه آدم را آدم نامیده اند  
فرمود که بویی اینکه از اویم یعنی از خاک روی زمین خلق شده پرسید که آدم از چه  
خاکها خلق شده از یک خاک فرمود که اگر از یک خاک خلق میشد مردم یکدیگر را میکشتند  
و همه بر یک صورتی بودند پرسید که ایشان را در دنیا مثل و مانند میست  
فرمود که خاک مثل ایشانست که در خاک سجده و سبزه سبز رنگین و سبز هم رنگند  
خاکی و کبود مست و در آن شیرین و شور و زرد و عمار و نامور و زمین سخت مست  
پس این سبب در میان مردم نرم و در سخت و سبزه و زرد و سبزه و زمین و یک  
و باده مست بر یکمادی خاک و کتابه کافی از عبد الله بن مسلمان منقول است که گفت  
عرض نمودم خدمت حضرت صادق علیه السلام که قربانت شوم من بعضی از اصحاب  
بعضی شقیان را می بینم که در مزاج تنی و دشتی و در پس این وجه غم من میشود و همین

ی بیستم بگفتی از حق تعالی این را که حسن بسیار دارند پس عجلین میوم حضرت مسند مودت  
که عجلین بسیارش زیرا که هرگاه حق تعالی خداست که آدم را خلق نماید اول مردودیت  
نخب و رخت را پسندید پس آنها را از هم جدا کرده اصحاب یمن یعنی صاحبان دست  
راست را که یکبار در آن باشند هر نو که خلعت حیات پوشند پس آنها در آن وقت بخت  
خند سورچکان بهر صد وجود آمده بعد از آن با صاحب شمال گفت که مود و شوند پس مود  
شدند مانند سورچکان که بر زمین راه روند پس حق تعالی آتشی را مهیا کرد و دید و بجا  
دست راست گفت که در آن آتش داخل شوند پس اول کسی که در آن آتش داخل شد  
جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودند بعد از آن اینها و اوصیاء و ائمه پیشا  
پس حق تعالی بصاحبان دست چپ گفت که درین آتش داخل شوید پس آنها گفتند  
که پروردگار ما را برای سوختن خلق کرده پس داخل آتش شدند بعد از آن حق تعالی  
گفت صاحبان دست راست را که از آتش بیرون آید پس آنها از آتش بیرون آمدند  
در حالتیکه قبضه ایشان هیچ از آتش نرسایند و بودند چون اصحاب شمال و پیشا  
که اصحاب یمن سلامت از آتش بیرون آمدند که کعبه پروردگار را تخلیف اول از آقا که کن  
در آن روزها تا داخل آتش میوم حق تعالی مسند بود که آقا که دیدم داخل آتش  
شوید پس هرگاه نزدیک آتش فرستند و کوی آتش ایشان رسباند بجا یا اگر کوی  
و کعبه پروردگار را بصبر نیت بر سوخته شدن پس حق تعالی بارسیوم ایشان را  
در هر حال آتش کرد باز با کرده و امانی حق تعالی بنمود و همچنین صاحب

بین براسه بار امردن اول کش کرد و آهنا سر بر اقبال امر حق تعالی میخواند و خود را  
راود آتش زده آتش پس حق تعالی آن در است را حکم نمود که کل تنه پس از آن کل شتر  
اوم ما آتسند پس طغیت آنها که در اصحاب بین از غیر طغیت آنهاست که از اصحاب  
شمال اند و آنچه از در بستی مزاج بعضی از اصحاب خود دیدی پس سبب از او طغیت است  
بطغیت اصحاب شمال و آنچه از حسن بیاد از مخالفین خود دیدی پس بخت است که از  
او دو کی ایشان بخت اصحاب بین شده بود و قول حضرت یابنی اوم را تا نقل شد  
است بر اینکه فرزندان اوم را غفلت و ذم اول از اوم میراث رسیده کما فی خبر توفیق  
تعالی و گفت عهدنا الی ادم من قبل فلتی و کلمه تجر که  
عزیم چاه سیان و غفلت قریب بهم اند و در شیل غفلت اهل دنیا این باب و در کتاب  
کمال الدین بعضی مکار نقل کرده که محض مضمون آن اینست که حال آری می غافل که  
با و مرکب از خاطر محروم کرده و دست و در دست غفلت شتوات نفس گردیده و شست  
بمال تحبیکه غنا بکروی بسته و در چاهی و تحبیه باشند و در فقر و انجاست و از وادی بعضی  
سند و برون از و من کشوده باشند و از کنار آن چاه و در موشن میاه پیوسته  
بیردن آن طناب مشغول باشند و قد می عمل و بویرون چاه بخت و بملک و کل بخت  
باشد و زبور بسیار بران جمع شده باشند و آن شخص چون بزیار نگاه کند از و پاک  
چنان بیند که باز از او و من باز کرده است که چون بقیقند از و از و ساند و چون  
بیالانظنه کند آن و موشن را بیند که هر لحظه از زمین آن طناب باز می آید



و با وجود اینکه این عمل خاک آلوده که مستحق دفع آن بود آن پروانه تا مگر کام از شیرین  
ماز و پس از آنکه که چاه جبارت در دنیا است و آن کتاب عمر است و نزد و می  
و من کشاده مرگست و آن دو خوش بیا و وسیله شب و روز است که چو شد  
در قطع رشته غمزد و آن عمل خاک آلوده جبارت از لذت دنیویست که آلوده انواع  
کدورات و الام است و آن زبوران ابای زمان اند که بر سر آن لذت از دوا  
نوده اند و در هم می چرخند و هم در تبیل غفلت و قیبه ناطان میوان نقل  
نموده کجایتی را که در گت مستبره منقول است که با دستاسی بود و در زبانی شیرین  
در نهایت عقل و فطرت و مهربان بود بر رعیت و پوسته در اصلاح حال است  
میگوشتید و با سوار ایشان می رسید لیکن معجزه اند و دین یکانه و طبت ضلالت  
و کراسی ایل و بال منق و فجر آشنای او و زیری درشت و کمال عقل و وسع  
و روح و پر سینر کاری و بخت است علما و صلحا و بکان یار رسیده بود و  
سخن حق و دایان فرا گرفته بود و او را نزد پادشاه قرب و منزلت عظیم بود و  
پادشاه مسیح او را از و معنی نمیداشت و وزیر را با پادشاه هر میوال سلوک  
مینمود و لیکن از امر دین و اسرار حرکت و سعاد و چندی با و اظهار نمینمود  
برین حال سالها یکدیگر گذرانیدند و وزیر مرید گاه که بخت پادشاهی  
نظاره مسجد و تبار میگرد و تقطعیم آنها مینمود و غیر آن از امور باطل و لازم  
کفر و تبار تقيه و خط نفس را بختاب مینمود و وزیر از نهایت اسس و لغت که

آن بادشاه و است پوخته از کرامی و صلالت او و لیکر و کلین و و اما اگر روزی  
بابروران و یاران خود که اهل دین بودند در باب هدایت بادشاه مشور و نهو و ایشان  
کنشند که در حذر باشش با و تا تیری کند و ضرر تو و اهل دین تو برساند و نیز که تیر  
بادشاهان مغرور نباید شد و از قدر ایشان ایمنی نمی باید نمود و بعد از آن و در سوخته و در  
این اندیشه بود و بادشاه اظهار خیر خودی و اخلاص می نمود و مستطرف دست بود  
که محل مناسبی دور نصیحتی کند و او را هدایت نماید و بادشاه بان کفر و صلا  
و نهایت محواری و ملائمت بود و پوخته در تمام رحمت پروری و در صلاح امور  
و تقصد حال ایشان می نمود و بعد از مدتی که حال برین منوال میان بادشاه و  
بگشت نشی از شبها بعد از یکم مردم خواب غلبه بودند و بادشاه با ویر گفت که  
پاسور شویم و درین ششم کردیم و به منیم که حال مردم چیست و مشاهد نمایم  
پار دزد که درین دیام برایشان باریده است و زیر گفت بی بسیار نیکست و در  
سودمندند و در نوحی شهر می کنند و در انجای سیر فرید رسیدند نظر بادشاه  
بروشنی افتاد که از طرف آن درید میافت وزیر گفت که در پی این روشنی میاید  
که خبر ازیر معلوم کنیم پس از مرکب مسرود و آمدند در و در آن شدند تا رسیدند مقصد  
که در دینار روشنی میافت چون نظر کردند و در ویش به قیافه دیدند که با هم  
کنند پوشیده و از جامها بیکه در فرجهها اندازند و سنگای از صندل سرکین بر روی  
خود ساخته بر آن بکته زده است و در پیش روی او را بر بقی سفالین بر

پراز بزرگبختی که در دست داشتند و آن را میخواستند و در آن  
 رشتی خلقت دیدی میت و کندگی که لباس شپه بخودش و در بر او  
 سرگاه که شراب میطلبند زن ساقی او میشود و سرگاه که طنبور میسوزد و آن زن  
 برایش میرقصه و چون شراب میوشد زن او را بخت میگوید و شایسته میگوید  
 که باو ستادان را تایش کنند و در دوزخ زن خود را تفریفت میکند و او را  
 بهترین زنان میداند و آن مرد و یکدیگر را بخت و حال می ستایند پادشاه و وزیر  
 می دیدند پادشاه و در حال ایشان نظر میکردند و از مشاهده احوال ایشان  
 نظر میکردند تعجب می نمودند بعد از دیدن آنجا برکشید پادشاه وزیر گفت  
 که کمان ندارم که ما در تمام عمر مقدر لذت و سرور خوش حالی رود  
 باشد که دیگر دوزخ را رود او پس از چون این سخن استناده پادشاه پند  
 فرصت عینیت شمرد گفت ای پادشاه میترسم که دین دنیای ما و پادشاهی  
 این بهجت و سرور که ما از دنیای دنیا داریم در نظر انجاستی که قدر پادشاهی  
 و ای را دانسته اند پس این مرید و دین منحصر باشد و غانمای ما که هیچ  
 در نهایی و دستکامش سکیم و در نظر ایشان چنان نماید که اینمان و نظر  
 میباید و بدیهای ما در نظرشان چنان باشد که این دو بدقیافه و نظر  
 پادشاه گفت که ای شایسته قومی را که این صفت که پادشاه  
 موصوف باشند وزیر گفت ای پادشاه گفت که کیش ایشان و وزیر

که امنا جاعلی مستند که برین آتی گردیده اند و ملک و بادشاهی آخرت و لذت ازل  
 و استند اند و چون طالب سعادت های آخرت بادشاه گفت که آخرت که نام است  
 وزیر گفت که آن نعیم و لذت است که شدت و جفا بعد از آن میباشد و تا آخرت که  
 بعد از آن فقر و احتیاج میباشد و شادمانی است که در وقت آن هرگز اندوختنیست و  
 سختی است که بیماری بعد از آن نیست و خوشنودیست که هرگز آلوده چشم  
 نیگردد و در اینست که ترس بیدار نشود و زنده گشت که بعد از آن مرگ محالست و  
 بادشاهی پر زوال است آخرت غایتی و بقاست و در روز کی و حیو و بی اشتیاق  
 غیر احوال و در آن میباشد چندی ساکنان در آخرت پر دانه و در دوی و شب  
 و جفا و بیماری و در شکل و شکل و مرگ ای بادشاه نیست صفت ملک آخرت که پان  
 کردم بادشاه گفت که ریا برای داخل شدن آن خانه و فار شدن بان سعادت  
 فرزانه را بی او وسیله و وسیله میدانی وزیر گفت بی آن خانه میباشد برای  
 هر که از او را پیش طلب نماید و هر که از او کامسن در آید البته بان طفر میاید بادشاه  
 که تو هر پیش ازین بمن خانه را نمزدی و او صفات آن را برای من بیان نمیکرد  
 وزیر گفت که از جلالت و عظمت نیست بادشاهی تو خدایم بادشاه گفت که اگر این  
 تو صفت کردی البته واقع باشد من را نیست که آن را صانع گشته اند  
 از آن محروم گردانم و من در تحصیل آن غایم بلکه باید جد کنیم تا خیر آن را شش نمایم  
 و بان طفر میایم وزیر گفت حضرت مهربانی که کرد آخرت را برای تو بسیار گفتم

معین تو زیاده کرد و باده است که کت که بکه تر از افر می کنم که ست و روز در ایام باشتی  
 و مکناری که من با هر یک مشغول کردم و است ازین تهر در پی جریست که این امر عیب و عذر  
 است که آن را سهل نیندازد و ازین امر عظیمی غافل میتوان شد و بعد از آن  
 وزیر بادشاه را بجات پیش گرفت و سعادت بدی غافل گردید و کافی است در  
 خدمت حاکم از امور حسدی و مشغول دنیا قول حق سبحانه و تعالی لا  
 تلهکم أموالکم ولا اولادکم عن ذکر  
 الله و من یفعل ذلک کاو لک هم لئلا یسروا  
 یعنی شمار در امور لعب نیندازد و سوال بنماید و اولاد شما و غافل سازد و از یاد حق پاک  
 و کسی که بر خلاف این سخن ابد آورد پس او ست زیرا که دنیا را خدمت در کار  
 از جناب صادق علیه السلام مستقول است که فرموده که از جمله و صیهای لقمان  
 که پسر خود نمود این بود که ای پسر برستی که در آن قبل از تو برای اولاد خود جمع نموده  
 سوال بخیزی پس هیچ آنگاه باقی نماند و تو بفرماند اجیری و مزدوری که ترا امر نموده اند  
 بکردن کاری که در برانکار عسده فرود نموده اند پس ترا باید که عملی که فرود می آن  
 سفر نموده اند تمام کنی تا فرود تمام حلی و حال تو درین دنیا مثل مال که سفتی  
 نباشد که در عطف زار افتاده باشند پس از آن آتذر خورد که فرود شود و من  
 فرود شدن موجب گشته شدن و شود بلکه تر باید که دنیا را بفرمانی و متبر  
 که زیر آن ندر جاد است و نوزادان پل میکند ری کشکد دیگر از ابران که در خواب افتاد

و نیز باید که دیار حسنات سازنی و در آبادی آن پردازی که نژاد آباد کردن است  
 و مکر و اندوه سفین بدان که و شکست از پیش نظر حق تعالی است و خداوند کرد  
 از چهار چیز سوال خواهند کرد یکی جوانی و در چه چیز صرف نمودی و گفته کردی  
 دوم آنکه عمر خود را در چه امر فانی ساختی و سیوم آنکه مال از کجا تحصیل نمودی و چایم  
 آنکه مال را کجا صرف کردی پس باید جواب را پیش خود آماده سازی و باید بگویی میباشی  
 از آنچه که در اسباب و نیوی از تو فوت شده زیرا که قلیل دیار بقای نیست بسیار  
 از آنها بسیار است و از یکسانیکه بتوفیق حق تعالی ازین خواب غفلت بیدار  
 و از سرستی باده دولت مستیار گردیدند پیرامون شاهی است که در ابتدای امر در شتاب  
 فوت و تومندی نشو ماکرد و بود چون لعب و بازی و خوشبو و شامی یافت و قات  
 بدستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و جور و فساد و قتل و تطاول نمود و بصورت  
 مردم ترواه کسی بود که درین امور را دور داشت نماید و دشمن ترین مردم نزد  
 کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید و مغرور شده بود بخواست  
 و توانایی و ظفر مطالب و نفرت بر دشمنان و نخوت و خود بینی و مغرور و شاد  
 او بنایت رسیده و آنچه میخواست و آرزو داشت از بدنها و بقیه بنامه ترا  
 او میآورد و در پیران اختیار را که از اولاد پادشاهان زود و جمع شده بودند و برین  
 محرم خود را که کین بران با حسن و جمال و سپاه عیس و مرکبان فاخر و کین بران و  
 خدمتکاران خاص خود را محکم حاضر نموده پس بود که خود را با انواع لباسها



الوان زیبا بپارایند و امر فرمود که مجلسی در مقابل مظهر آفتاب از برای او  
بساختند که پیش از صبحهای طلا باشد و اصناف جوهر در آن کار برده و طول آن  
مجلس صد و پست درج و عرض آن شصت درج باشد و فرمود که صفت دیوار  
از طلا زینت دهند و بالوان جوهر در صحنها زنند و امر نمود که پنج درخت  
دو بود از نخلایس اموال جوهر و اسباب پروان آورند و در مجلس از تزیین کنند و  
فرمان داد که هیچ لشکری داور و سپهسالاران و نوایندگان و بیاداران و دیوان  
و اشراف و بزرگان و علما و دانشمندان اهل مملکت و یکی با نهایت زیب و زینت حاضر  
شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دیران لشکرش برایشان بغیر با وسوای شوند  
و غرض از جمع این بود که بر منظر رفیعی برآید و عظمت و بادشاهی و اسباب سلطنت  
خود را منظر خود را آورد و نامش و پیش و طرب او زیاده کرد و پس چون چنین مجلس  
مرتب ساخت بر تخت خود بالا رفت و بر مقام اهل مملکت خود مشرف شد و بمجلس او  
سجده کرد و پیش از مشاهد آن جمعیت بسیار سرور خاطر گردید و بعضی از غلامان  
خاص خود گفت که مملکت و جمیع خود را بر حسن و جود مشاهد کردم اکنون میخواهم  
که منظر خویش را بنظر آوردم و در مشاهد جمال خود سرور کردم پس آینه طلب نمود  
و در نمای آنکه در آن بیکر است و مشاهد صورت خود نمود و نظرش بر روی شیشه  
افتاد که در میان روی ریش او ظاهر گردید و بدو مشاهد و اینحال بسیار  
خایف و مراسان گردید و آنرا ندیده بر پیش ظاهر شد و شادمانی اندوخت

گرفت و با خود اندیشه کرد که این ستاره ایست که حوالی باختر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی  
به نایت انجامید و بن موی سفید و سولج سپید است که حسرت زوال و شاهی را  
برین برساند و پیش اینک حرکت که خبر مردن و بیدن را بگوشتش مانع بماند  
سج و درانی مانع آن توانست کرد و هیچ کجایی رفع آن توانست نمود و این رسول  
کسیست که بزودی سرور مراد باشد و بدل خواهد کرد و شادی و پیش مراد است  
خواهد کرد و ایند و بنای قوت و توانای مراد مردم را از شکست و حصارها محکم و  
لشکرهای فراوان برای دفع این فتنی خواهند بخشید اینست که باید و چو ایست  
و قوت و زانی کنند و تو گوی و قوت اینست که پراکنده کنند و حمیت عزیزان قیمت  
کنند و میراث میان دوستان و دشمنان اینست باطل کنند و عیثها و کدر سازند  
لذتها و حسنها بکنند و عمارتها و سرق سازند و حمیتها اینست بکنند  
صاحبان رفت و خوار کنند و عمارتها و اصحاب عزت و شوکت بکنند  
با خود را فرود آورده اند و آن خانه سن و دام خود را برای صید بکنند  
در کاشانه سن پس آن پادشاه که در بملها برده و شش گرفته و روی بخشش  
رسانیده بودند با بر سر نه از تحت خود فرود آمد و لشکر خود را جمع نمود و  
مستعدان خود را خواند و گفت که دشمنی که از دهنایت چم و خوف دارم بکن  
پس در راه و مسیحک شما دورا مانع نشدند یا برین مستولی کردید و من بشما چنان  
داشتتم اینها گفتند که برای دفع دشمنان تو میا کردید و ایم دشمن خود را بیا

بنام دفع شر و از تو کنیم او شاه گفت که اینک رسول مرگ در سید و سبزه خرابی و  
بر سید کی بدن و زوال ملک و باد شاهی مین میاید و میگوید که من پنجوایم  
که آنچه و آبادان کرده ویران کردم و آنچه بنا کرده خراب کردم و آنچه  
جمع کرده پراکنده سازم و آنچه با صلاح آورده فاسد کنم و آنچه  
از دشت قسمت کنم و تدبیر ای ترا باطل کردم و این رسول حسرت آورده است  
از جانب مرگ که عقرب و شمشیر را بر تو شاد خواهم کرد و بید و زود باشد  
که لشکر را پراکنده کنم و مستغرق سازم جمعیت ترا و بصیت تو نشام برادران  
را صیت و غریبان ترا و چون ای بدن ترا از هم پاشم و در شمشیر ترا  
در خانه تو بشام آن کرد و کشت که ای باد شاه ترا از شهر مردم و جانوران و درخت  
و حشرات زمین محافظت میوانم نمود و اترک و کهنسکی و زوال اما چاره نشود  
و قوت دفع آن نداریم و از خود نیز دفع آن نمیتوانیم کرد و باد شاه گفت که بشام  
درم این و شمشیر حوزو ترا با دفع اینها میتوانی کرد و کشت که ام انداخت  
در دما و دلا و عهنا و الهما کشت ای باد شاه اینها بتدیر خداوند عظیم نازل  
میشوند و بچکن بر دفع آنها قادر نیست و تو نیستی باقیه و بحقایق امور پی  
برده و آنچه میگوید حق است اکنون بگو که چه اراده و در سید باد بنا کشت  
که اراده دارم که بجز من شما اصحاب و یاران کیرم که مصاحبت ایشان  
با من دائمی باشد در عهد و پیمان ایشان و غالب باشد و بر ادبی ایشان با من

همیشه باقی باشد و مرکب پودن و ایشان قطع کند بعد از مدتی شدن بین صحبت و  
ایشان باقی باشد و بعد از مرکب نما که از خود در زندگی ترک پاری من هرگز ننهند  
گفتند ای پادشاه کیستند اینجا که اوصاف ایشان در پایان کردی گفت ایشان  
کردی چند اند که ایشان را برای اصلاح شما فاسد کرد اندیم و ایشان  
ذیل و خوار کرد اندیم پس پادشاه گفت که کمال غمم کرده ام که بقدر ضرورت  
تعامت نمایم و در خلوتی مشغول تحصیل حسنت خود کردم و دینی فرموده  
ترک نمایم و این برای کران را از پشت خود چندانم و هیای مرکب شوم  
و تنه سفر حسنت را که میرم و از کوشا خود را سجات و جسم ایشان گفتند  
که ای پادشاه بیکو کرد در میان نیستیم که میسر بودیم چنانچه که توان نیستیم که  
بیشتر بودی گفتی که از حال به حال بیک تو رده حال را از مبتدل ساخته  
در اغلب بخیر و خوبی کرد اندیم پس توبه را استبول فرما و بفرمای ای پادشاه که  
در حیت خود را اصل و سر کردن گذارد و از وبال گناه این تیرسی که این کرد و  
منابع شوند ای پادشاه و اصلاح این کرده در دست است اکنون میخواهی  
که ایشان فاسد شوند و از حساد ایشان نگاه تو باید شود زیرا که از خود  
میکنند با سس این سلطنت را که وسیله شرف دنیا و آخرت است پادشاه  
گفت که من قبول شمس شما را بشرطی میکنم که تمامه طریق مصلحت و عدل و  
پیش گیرم پس تا شما بر این شرط و بانی خواهید بود من در میان شما

ستم و هرگاه که برخلاف این وعد عمل نمایند از میان شما پیران میروم  
پس آن بادشاه در ملک خود ماند و لشکر در مملکت سیرت او عمل نمودند  
و بسیار دست و بندگی حق تعالی مشغول گردیدند پس حق تعالی از دانی و پادشاه  
در بلاد ایشان گرامیست فرمود و دشمنان ایشان را مذبذول گردانید و مملکت  
و بادشاه زیاده شد و سی و دو سال دیگر بر این سیرت نیکو در میان ایشان  
پادشاهی کرد و بر حمت و بزرگی پرست و تمام عمر او شصت و چهار سال  
بود که مصنف آن را بظلم و فساد کند را نسیب و نصف و یکبار اصلاح داده  
ایات و احادیث است غیر حقوق الدین و صلوات حق تعالی و شکر و ثناء و نده که در جمیع  
بست بیستم شهر ریح الاول سنه چهارم سبب بنویسید خوانده است

وَ كَانَ مِنْ جَلَّةِ مَا يُعْطَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ  
جُمُعَةٍ أَنَّهُ ابْنُ آدَمَ إِنْ أَجَلَكَ أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَيْكَ  
مَدَّ أَقْبَلَ نَحْوَكَ حَيْثُمَا بَطَلَبَكَ وَ يُؤْتِيكَ أَنْ تَدِيرَ كَلَامَكَ

و از جمله آنچه که جناب معصوم علیه السلام در هر جمعه آن وعده میفرمودند  
این است که ای ابن آدم هر سببیکه اجل تو سریع ترین چیز است که تو میرسد  
به رتبه که هر که تو میرسد تمام بطرف تو متوجه شده است و ترا طلب میکند  
و قریب است که ترا در باید بیاید و است که هر روز اجل در مقام وقت مرگت  
که پیش حق تعالی بنشیند در باب مرزی حیات مقرر و مقدر شده است و اگر کمتر

احادیث و اقوال اصحاب طاهرین و دیگر اهل دو قسم است یکی اهل همی است  
که تا حیر و تقدیم در آن جائز نیست و دیگر اهل است که تقدیم و تا حیر در آن  
ممكن است در تفسیر عائشی علیه السلام نقل عنده از عمران بن قنول است که در جواب  
صاوق علیه السلام پرسیدم از قول حق تعالی هُوَ الَّذِي يَسِّرُ  
خَلْقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ يَقْضِيْ اَجَلًا وَاَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَ  
خُزْنٍ فَمَنْ يُّؤْخِرُكُمْ اَجَلٌ عِبَارَتِ است از اینکه در نسبت شد حق تعالی  
بلك موت از آن خبر میداد و باو آن را معین میاز و دو همان اهل است  
از قول حق سبحانه و تعالی اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَرْجِعُوْنَ  
سَاعَةً وَّلَا يَسْتَنْقِذُوْنَ سِوَا اَجَلٍ وَاَنْتَ كَرِهُتَ اَنْ يُّسَمَّيَ  
در آن تقدیم و تاخیر میکند و بعد از آن کتاب مرویت از مصدق بن صدقه  
که جناب صاوق علیه السلام در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی ثُمَّ يَقْضِيْ اَجَلًا  
وَاَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَ خُزْنٍ و فرمود که اهل مرسمی است حق تعالی از آن مرتبه  
که میخواهد تقدیم میکند و در تاخیر میکند از او و اهل مرسمی است که در مرتبه  
حق تعالی آن را نازل میکند و خبر میدهد موت کسانیکه در عرض مال است  
این خواننده و مولانا طریقی در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی اِنْ اَعْبَدُوا  
اللّٰهَ وَاتَّقَوْهُ وَاَطِيعُوْا لِعَفْوٍ لِّكُمْ مِنْ دُنُوْكُمْ  
وَيُؤَخِّرُكُمْ اِلَى اَجَلٍ مُّسَمًّى اِنْ اَجَلَ اللّٰهُ اِذَا جَاءَ



لَا يُؤْخَذُ بِكُفَرٍ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ که حاصلش آنکه عبادت کند خدا را و  
 پرسیده که ای نماینده حق تعالی از نمایان شما در کرده و شمارا تا اجل مسمی نگاه دارد و بزرگوار  
 و اینکه اجل میرسد در آن تأخیر واقع نمیشود و گشتا که درین ایام ولایت بر آنکه دو اجل  
 زیرا که عبادت و تقوی شرط واقع شده برای زنده داشتن تا اجل مسمی پس  
 معلوم شد که اگر این شرط بعمل نیاید تا اجل مسمی حق تعالی دست مینهد و قبل  
 از آن ستا صل میآورد و حصین از جناب صادق علیه السلام منقول  
 که در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَ اللَّهِ  
 فرموده که اجل اول آنست که بران بگوید بسیار اطلاع میشود و اجل مسمی آنست  
 که حق تعالی آن را از مخلوق خود دستور ساخته پوشیده نماید از بعضی احادیث  
 دیگر مستفاد میشود که در اجل مسمی چه واقع میشود و اجل مخموم و مقصی است  
 که قاضیت بداند دارد و از اینجا ظاهر میشود که در کلام ائمه علیهم السلام کلامی اجل مسمی  
 مقابل اجل مخموم مستعمل شده و کلامی یعنی مخموم چونکه سر یک از علین مسمی از اجل  
 مخموم باعتبار اینکه در شب قدر مستقیم آن و تعیین آن پیش از کسالت میشود  
 و عین مخموم باعتبار اینکه چهار او را که بران اطلاع میشود و اسم از پیش  
 در کتاب التوحید از ابی حنای مسمی که در کتاب سعادت حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام در جنگ صفین حاضر بود و مردیست که روزی آنحضرت در آن  
 جنگ پیش صف لشکر خود ایستاده بود و مسویه ملعون پیش لشکر خود در برابر

حضرت بر اسپ سوار بود و اسپ از تنه می سپرد و جناب امیر المومنین علیه السلام  
بر اسپ جناب سید المرسلین سوار بود و حسره بر رسول خدا را در دست داشت  
در خبر میخواند و ذوالفقار را محال کرده بود پس شخصی از اصحاب آنحضرت در  
وقوف گفت که ای امیر المومنین حسره دار باش که من میترسم که این ملعون با  
مگر کند و تمسبی بجناب تو برساند حضرت فرمودند ای که گفتی پس در واقع بود است  
و امانت او هست تا دینیت و این شقی ترین قاسطین و ملعون ترین خواجه است  
که بر نام زمان حسره وج کرده لیکن استغیر بدان که اهل کعبان کس است یعنی تا  
دوره مرگ نرسد آدم ملاک نمیشود و هیچ تنفسی نیست که ای که ملاک محافظت  
او بیکت از اینکه در چاه افتد یا در پاره پاره شود یا در کوهی بی بی باو طغی شود و ویکه  
اهل ادب و فرشتگان او را و ای که از بند پس همچنین مرگ اهل من خواهد رسید  
شقی ترین خواجه را بکفجه خواهد شد و از خون مرگ ریشتم اصحاب و کنش  
گردانند و این عهد نیست که چنین معهود شده و وعده است که مختلف از آن بگذرد  
نیست پوشیده نگردد عیاقم و در میشود اینکه در و حال پران نیست نتهاست  
حضرت امیر که سبب ضربت اهل محسم واقع شد یا از قبل اهل حتمی از قیل اهل سیر  
حتمی پس اگر از قیل حتمی بود باید از این محکم خاصه واجب نباشد چه اگر ضربت  
از و اهل غی نامم آنحضرت در آنوقت و فالت سپردند و اگر غیر حتمی بود پس سیر  
المومنین هم که میفرمودند اشتار بر اینکه اهل مرگ کعبان است و قیل از آن

او بلاک میشود و بر این سفر ساحتند عدم امکان بلاکت خود را پیش از حضرت و جی  
نداشته باشد زیرا که در وقت استمال دارد که اجل حضرت قبل از حضرت این علم  
واقع شود پس محافظت نفس خود بر آن حضرت واجب باشد و سرکار که این داشته  
پس باید پندت که نظر آنست که بلاکت ذی حیات که سبب قتل و اشیال آن اتفاق  
می افتد باید که از قیل اجل غیر حتمی باشد یعنی که اگر قیل واقع نمیشد متولذ میسأ  
و زیجاست که فضا ص بر قائل واجب میشود لیکن درین شبه نیست که حق تعالی عالم  
باینکه کدام کس اجل حتمی خواهد بود و کدام کس اجل غیر حتمی پس تکلف از آن محال  
و سرکار حق تعالی بحسب علم خود وقوع اجل غیر حتمی بعضی بندگان خود حسب و در بعضی  
حاصل خواهد شد که قبل از آن اجل او تمام و رسید پس کلام امیرالمومنین علیه السلام  
حق باشد و بعد یعلم بالصواب و زیاده درستی در میان بخیر میشود بعد فضا  
پس احوال از آن سزاوارتر باشد و سرکار دانسته شد که اجل غیر حتمی قابلیت تقدیم و  
تأخیر و سبب بعضی امور در آن تقدیم واقع میشود و سبب بعضی تأخیر و در اینجا  
سبب آنکه در اختیار تکلف اند و اقدار است بر آن حاصل است که اگر آنها  
بند اجل بود عمرش دراز شود و اگر ترک کند عمرش کوتاه کرد و پس منزه و راست  
که آدم آن اسباب را بداند و سعی در تحصیل آن کند تا حق تعالی او را عمر  
و زنده گانی نصیب کند که سرایه و وسیله تحصیل سعادت دینی و دنیویست  
چنانچه شیخ با نادر خود از ام الفضل روایت نموده که جناب پید المرسلین

بیاد و شخصی شد و بداند که او بشکوه میکند و از روی مرک میکند بخسودند که از روی  
 مرک کن پس اگر تو از نیکو کاران هستی و چنانی تو زیاده خواهد شد و اگر تو از جمله  
 کفار و کسانانی پس از زیاده ای تو بر برای تو بهتر است که تا تو به سیکنه و تدارک باشد  
 منافی از حضرت امیر المومنین منقول است که اول نعمتی که حق تعالی را  
 کرامت منسوب کرده این است که از عدم بوجود آورده و بپایدار است که از جمله  
 زیاتی عمر صله ارام است چنانچه در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام  
 منقول است که ما چیزی را نمیدانیم که عمر را زیاده کند مانند صله جسم تا آنکه گاه  
 که شخصی سه سال از عمر او مانده است و سبب صله هم عمرش سی و سه سال میشود  
 و گاه است که از عمرش سی و سه سال مانده است و سبب قطع رحم سه سال میشود و  
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که صله رحم کردن و با یکدیگر  
 نیکو سلوک کردن خانوار آبادان و عمر را زیاده میکند و عادت بسیار  
 و فضیلت صله هم و نیت قطع آن وارد شده که از جمله این است که در حدیث  
 قدسی وارد شده که مغفرت غرت جل شانسه بود که من رحمانم و رحم را قسمیدم  
 و رحم اورا از اسم خود گرفتم پس هر که با او پیوندد من با او پیوندم و هر که از او  
 پیوندد من از او پیوندم و اینها منقول است که رحم در روز قیامت چنگ در خوشتر است  
 نیزند و میگوید پروردگار امر که امر او دنیا صله کرده است تو او را امر و بر حمت خود  
 وصل کن و همه که مرا قطع کرده است و دنیا تو او را امر و او را از رحمت خود

قطع کن و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است  
 که سه چیز است که هر که مرتکب آنها شود پیش از مردن عتوبت آنها می باید ظلم و  
 قطع رحم و قسم دروغ و از حضرت رسول علیه السلام منقول است که سه مردی بود  
 که بوی بهشت از نزد سال راه شنیده میشد و از آن می شنید و ماق پر و ما دور  
 و قطع کننده رحم و مردی که از آنجا رود در حدیث حسن از حضرت رسول صلیم منقول  
 است که در طرف صراط امانت وصله رحم است پس کیسه در امانت مرد  
 خیانت نکرده و با خویشان خود نیکی کرده است از صراط باسانی میکند  
 و بهشت میرود و کسی که خیانت در امانت کرده و قطع جسم کرده است  
 عمل بیکر و نفع نمند و صراط او را در آتش سیاه افکند و در حدیث موثق از  
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که شخصی از آنحضرت سوال  
 کرد که خونیان دارم که شبیه میباشند با ایشان را بر من حقی است فرمود  
 بلی حق جسم و ایچ چیز قطع نمیکند اگر شبیه باشند و حق دارند حق جسم  
 و حق اسلام و فرمود که صلح و سنی که با برادران من حساب قیامت را  
 آسان میکند و از بخاندان نگاه بدار پس صلح و نیکی با برادران ترک  
 نکند اگر چه سلام کردن و نیکو جواب سلام دادن باشد پوشیده و نما  
 نگو در معنی هم که امر بصله آن واقع شده و بیان علماء اختلاف است بعضی  
 گفته اند که رحم عبارت از قرابت است که اگر مرد و قریب ذکر و انقی باشند

تخارج میان آنها درست نباشد باینکه باید اولاد عام و عامات و عسیره و ذریه  
 الارحام نباشند حال آنکه بسیاری از احادیث بر خلاف آن دلالت دارد از جمله  
 اینکه علی بن ابی اسیم روایت نموده که جناب معصوم علیه السلام در تفسیر  
 قول حق تعالی **فَعَلَّ عَسَيْتُمْ اِنْ كُوَلِّيتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي**  
**الْاَرْضِ وَتَقْتُلُوا اَرْحَامَكُمْ** فرمودند که این آیه در حق بنی امیه  
 نازل شده از رکنه ای که از دنیا سبقت جناب ائمه رسالت واقع شده  
 و در جمعه گذشته به عرض بیان آمد که امام موسی کاظم علیه السلام مروی است  
 از دوی الارحام خود سزاوارده و بعضی از علما فرموده اند که مراد از دم و است  
 آدم است از مرد و طرف او یعنی از طرف ابا و از طرف اولاد پس باینکه اولاد عام  
 و عامات و اولاد اولاد اولاد هم داخل باشند لیکن باینکه لازم می آید که بنی امیه  
 همه با هم از دوی الارحام باشند و باید مقتضای صلح هم با همه بنی آدم باشد  
 و موجب بعضی گفته اند که هم عام است و شامل جمیع ذوی الارحام معزول  
 بالستبه است و گویا مراد ایشان این است که در عرف آنها آنکه در قبایل و عشایر  
 آدم حساب کنند همه داخل ذوی الارحام اند و باقی خارج از ذوی الارحام  
 زیرا که در محل خود ثابت شده که در امثال چنین جای که مخصوص نباشد  
 به جمع بعرف باید نمود و صدق این معنی است آنچه که بعد بجز این مقام  
 در مسالک دیده است و حاصل آن اینست که فرتی نیست میان قول بر

[illegible]

و بعد براتب شفاوت و اندر پیش مقتضای توحید و اولوالارحام بعضهم اولی  
بعض فی کتاب الله رعایت اقرب فالاقرب باید نمود و نسبت  
که اگر قریب باشد بایمان و صلاح و غیره مراتب تشریف پس از مقدم تر خوانم  
از آنکه با وجودت ای در قرابت این صفات عالی باشد بیکله مقتضای عدالت در عباد  
مرامات باید نمود و در باب تساهل نباید نمود و از باعث قلت اباب زیاده این مجال  
کنکونیت هر چند تمام مقتضی سبط کلام است باینکه است که حقوق پدر و مادر و طلاق و غیره  
مصلحت جسم است و حقوق ایشان قطع نمودن از ایشان از جمله کلمات کسیر است  
و در چایابیات و امادیت بسیار و در و شده محل کتابتیش و کتایم آنها در و لهذا  
به و در حدیث که متضمن بعضی از حکایات متضمن ترغیب و امتثال و الدین است اکتفا  
در کتاب کافی از ذکر این باب هم متقول است که گفت من بغیر سبب بودم  
چون مسلمان شدم تعزیر حج بکمرستم و بخدمت جناب صادق علیه السلام  
حاضر شدم و من نمودم که من از جمله نصاری بودم الحق مراعی تعالی بفرست اسلام  
فایز کرده و خدمت فرمودند که موجب اسلام تو چه خبر کردی و عرض نمودم که قول حق تعالی  
مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْاِيْمَانُ وَلَا الْحَيَاةُ  
جَعَلْتُهَا نَوْمًا يَهْدِيهِ يَوْمَ مَقِيَّتِهَا عَيْنِي تَوَيْسَتِي كَمَا بَدَأَ  
خبر است و ایمان کدام است لیکن کرده و اینده ام ایمان را ندیدم که آن به است میکنم  
هر کس که منجه ام حضرت صادق علیه السلام فرمودند که تحقیق که ترا حق تعالی



برایت کرد و بعد از آن سوره عزرا فرمود و بعد از آن سوره که گفتند سوال کن از آنچه خواهی پس  
 من عرض نمودم که پدر من و اهل بیت من بر دین نصرانیست و خدا در من چشم ندارد و من  
 میان اینها میمانم و در ظرف اینها چند چیزند حضرت فرمود که ای اینها گوشت خوک  
 میخورند که میخورند و نه مس میکتند حضرت فرمود پس ای کی نیست پس ملاحظه حال  
 ما درت کن و با او یکی کن و دستیکه بیدار و خوشحال بود کن و دین او بقتضای کار او بگیری  
 که در پس من چون بگوشت آدم با او در خوردن میگردم و طعام او را میخورم پس  
 و پیش از بار و سه او میخیزم و دیگر همه خدمت او میگردم پس مادر من نزدی برکت  
 که موجب این نیست که دستیکه بر دین با او دوی با من این نوع سلوک نیکو  
 و حال که مسلمان شد خدمت من میکنی که منم شخصی از اولاد پیغمبرم این امر فرمود  
 گفت ای پدر من شمس نیز خواهد بود که منم بلکه منم نیز پیغمبر است پس مادر منم  
 که ای منم نیز این پیغمبر است زیرا که آنچه آن ترا امر فرموده از دستهای پیغمبر است  
 پس من که منم پس مادر من بعد پیغمبری پیغمبری نخواهد بود لیکن این منم پیغمبر  
 است پس مادر منم گفت که ای فرزند دین تو بهترین دینهاست دین خود را تسلیم  
 من کن پس من طریق اسلام را تعلیم او کردم پس مسلمان شد و نماز را یاد او دادم  
 و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را میخواند و روزانهای شب او را هر سیئه عاف  
 شد بر طلبید و گفت آنچه تعلیم من کردی بار دیگر گویند و دیگر که منم با سلام  
 اقرار نمود پس بر محبت حق تعالی او مسلک کرد پس چون جمیع مسلمانان او را

داود و من بر او نماز گذاردم و در قبر گذارستم و در حدیث دیگر مقبول است که حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله نزد جوانی حاضر شدند در وقت مردن و با او گفتند  
 که بگو لا اله الا الله و روزی با ایشان نشسته بود و تواتر گفت حضرت  
 پرسیدند از زنی که برایشان نشسته بود که این مادر دارد گفت من مادر اویم پس سوگندید  
 خضبا که گفت شش سال است که با او سخن نگفتم فرمودند که از دراضی شو گفت راستی  
 شد پس حضرت بخوان گفت بگو لا اله الا الله زبانش گشوده شد و در  
 گفت پس حضرت از پرسیدند که چه چیزی منی گفت مرد سیاهی بر روی او دیدی  
 یا می بینم که نزدیک من است و گوی مرا گرفته بود حضرت فرمود که بگو  
 يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسْرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ أَفْضَلُ مِنَ الْيَسْرِ وَ عَفْوِ  
 عَنِّي الْكَثِيرِ إِنَّكَ لَعَفَّوٌّ الرَّحِيمُ چون بخوان این دعا  
 بخواند حضرت مسند سوگند که چه چیزی منی گفت مرد سفید روی خوشبوی جامه را  
 می بینم که نزدیک من است و آنرا سیاه را می بینم که میرود فرمود که بار دیگر این دعا  
 بخوان چون خواند حضرت مسند سوگند که چه چیزی منی گفت آن یار را می بینم و سفید را نمی  
 که نزدیک منت اینرا گفت و فوت شد لقمان بن بشیر از حدیث مرفوع حضرت  
 در سالت بنا و صلی الله علیه و سلم روایت کرده که اصحاب بر قیام کس بودند که بشیر  
 بیرون آمدند بکلمه بعضی از عروج خود یاران ایشان را گرفت پناه بجای بردند چون با او  
 خارج شدند شکلی عظیم بر در غار افتاد و راه بیرون مسدود ساخت ایشان مضطرب

بجایند و بانه و گفتند که طریقی موجب قیام این باب نشود جز خلاص و تضرع  
و زاری بحضرت باری است مصلح آئینست که هر یک عملی صالح کرده باشند  
تضرع خود آوریم شاید که حق تعالی ما را ازین خلاصی بخشد پس یکی از ایشان  
گفت خداوند تو عالمی که من مزدوری چند دایمستم که در برای من کار میکرد  
مزدی از پیشین آمد و مرا گفتم که تو نیز کار کن و مزدت آن چون شام شد  
مزدی را دوم کی گفت او نیز فراتر و مزد من و او را یکسان میدی سیست گفتم باری  
من ترا چه کار تو را و خودستان دو دایمستم شد و تو که گفتم و رفت و من  
آنچه مزدوری بود بچه کارهای حسنیدم و در میان راه کار خود را کردم و از  
بچه اتولد شد و بعد از مدت طویل از او باز آمد ضعیف و نحیف و سیاه  
و نارسیده مرا گفتم که مرا بر تو حق است گفتم چیست گفتم من آن مزدورم که  
مزدوری خود را از تو گزیدم من دست وی بگرفتم و بصحرای برده گفتم  
که این کار را در نزد من نه تجارت و نه مزدوری تو بهر سید پس همه را با  
تسلیم کردم خدا را که سیدانی که انبیا برای رضای تو کردم ما را ازین خلاصی بخش  
فی کمال عتبت خداوند است و دیگری گفتم خداوند اسانی قضا بودنی علیه نزد من آمد  
یک گندم خرد من گفتم که مرا دین حاصل کن تا گندم به دهم و گریه با کرد زن با کرد و رفت  
باز از غایت اضطراب و محبت من آمد و گفتم ای مرد بر من و چنان من که از کسکی مرگ  
شویم من همان سخن گفتم این نوبت نیز اقبال کرد و نوبت سیوم میامد بطلاقت گشته از آنجا

که سستی را صبی شد من اورا بختا بر جوم خواستم که با او مباربت کنم بزمه بروی افتاد  
 کفتم چه حال داری گفت از خدا میسرسم من با خود کفتم چه حال داری که ای نفس ظالم این  
 زن در حال ضرورت از خدا میترسد و تو با وجود چندین نعمت اندیشه خدای و نیکی بی  
 از پیش روی برخواستم و زیاده از آنچه میخواست زیاده از آنچه بوی و اودم و دریا کردم پسندید  
 اگر اینجا رخصت برای تو کردم این تنگنای کشایدی بخش فی الحال یک حصه دیگر آن سنگ  
 از غار جدا شد مردیوم گفت خداوند ما را دوری و پیری بود و من کوه سفندان شستم  
 نماز شام قدری خیر زد ایشان بدم ایشان خسته بودند بخوابتم که ایشان را بیدار کنم  
 برالین ایشان شستم و کوه سفندان را صنایع که استم و با ایشان مشغول دوم  
 و همچنان طرف شیر و دست و استم تا روز شد ایشان بیدار شدند و من ایشان  
 را شیر دادم بخوردند با خدا یا اگر اینجا را برای رخصای تو کردم باز از این گرفتار کسی  
 رهای دو فی الحال سنگ تمام از غار جدا شد ایشان بیرون آمدند و پوشیدند و رفتند  
 که هرگاه بکلام منور شد ذکر حقوق والدین و اقربایش چندین غایت ندارد و اگر بجای از  
 حقوق زن و شوهر و افاده بنده بان شود سیما نظر اینکه گوش اکثر برادران این است  
 ازین قیل و حد فها زبیده و با و چه دانیک عام البهوی است جناب حق سبحان و تعالی  
 سِفْرَیْهِ وَ عَا شِرُّ وَ هُنَّ بِاَلْمَعْرُوفِ بِنِی مَعَا شِرَتِ کَسْبِیْدَ بَارِئَانِ مَتَمِّیْ  
 حق تعالی بان مرئوده و در جای دیگر میفرماید وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِمْ  
 بِاَلْمَعْرُوفِ یعنی برای زنانست بر مردان مثل خبر که برای مردانست بر زنان از

حقوق زن و شوهر پس ظاهر شد که بعضی از حقوق زن بر شوهر واجبست و  
 بعضی از حقوق شوهر بر زن چنانچه که محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع  
 منقول است که زنی آمد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت  
 یا رسول الله چیست حق شوهر بر زن من و او که لازمست اطاعت شوهر کند  
 و نامش را نی او کند و از خانه بی رخصت او تصدق کند و روزی دست چرخست  
 او ندارد و سر وقت که اراده نزدیک او کند مضایقه اگر بپشت بالان شتر  
 باشد و از خانه شوهر رخصت بر او رود و ملاک که زمین و آسمان و ملاک غضب  
 و رحمت محمد و آل المعنت کنند تا بجا نبرد و گفت یا رسول الله حق که بر مرد  
 عظیم تر است فرمود که حق پدر که حق بر زن از محمد عظیم تر است فرمود  
 که حق شوهر بر سید که من شوهر و تقدیر حق ندارم که او بر من دارد و منم و گوید که از  
 صد مایه آن زن گفت قسم میخورم بآن خدا یکی که ترا بحقیقت فرستاده  
 که مرا شوهر کنم و ایضا حضرت سید المرسلین فرمودند که جایز نیست که آدم بوم  
 را سجده کند و الا ما مور میشد زن سجده شوهر و از بزرگی حق که شوهر بر زن  
 دارد و چنانچه در بعضی کتب مشتمله مسطور است که مردی از انصار در زمان  
 حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله سفیری رفت و از زن خود عهد گرفت  
 که تا زمان مراجعت او از خانه بیرون نرود و از قضا به آن زن چهارمشت کس  
 بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرستاد و معروف من داشت

که تو سرم بسفر رفته و از من عیب گرفته رفته است که نام آدم او از خانه بیرون نرود  
اکنون بیرون برین شده و یا مریض میاید که بیا دست او روم آنحضرت  
فرمودند که در خانه خود نشین و اطاعت خود کن پس پدرش وفات یافت  
و دیگر باری خدمت الشهدا و کس دستار دجبت بنا کردند و در خدمت خواست  
باز آنحضرت فرمودند که در خانه خود نشین و من زمان سوخته خود بیرون  
میت را دفن کردند حضرت بید المرسلین م کس نزد آن زن صالحه نیکو میسر  
دستار و پیغام داد حق تعالی بیکت اطاعتی که تو سر خود را کردی ترا و پدر  
ترا مرید و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که حق بن رسول  
است که شگش اسیر کند و بدش را پوشاند و اگر می کند او را بچند و بگویند  
در سر روز یکشنبه گوشت برای او پارد و رنگ مانند حماد و همه سر شاه  
یک بار با و بد و در سرالی چهار جامه اش بدهد و او را برای رشتان  
و او را برای تابستان باید که خانه اش خالی کند و در دهن برای مالیدن  
سر و از سر که دریت در روزی یک من کهنه قوشت با و بد و میوای که کس  
بخزند یا بخوراند عیب داده اند و قاست دیگر خوردنی برای او بگردان  
حضرت صادق علیه السلام منقول است بر سید از خدا و حق و صغیفه  
یتیمان و زنان بد آنکه از جمله حقوق زن بر مرد است که هر چهار ماه یک مرتبه  
و جماع کند اگر حاضر باشد و عذری نداشته باشد و این واجبست و اگر

چند زن داشته باشد و پیش یک زن کجاست بخوابد و امیت که پیش هر شیخی  
از چهار شب یک شب بخوابد خود یک زن داشته باشد و خواه زیاده و این  
احوط است شیخ شهید ثانی علیه الرحمه در مسالک گفته که جناب سید المرعین  
میان زن خود قسمت میکرد یعنی پیش هر یک در شبی میخوابید تا اینکه در میان  
وفات هم حضرت اینرا ترک نفرمود حضرت را در آن حال بر میداشتند و  
پیش هر یک نوبت او بود حضرت را میرسانیدند و جناب سید المرعین  
صلی الله علیه و آله میفرمودند که خدایا قسمت بیانی که در میان من است آنرا  
می آورم و تو داناتری با من که من مالک آن نیستم یعنی من نمیتوانم آنرا  
تقریبی بسته به زمان مادی کنم و در تقصید تغییر و جدیت که در یک جا بماند  
بخوابد و اکثر اوقات روز را بطرف او متوجه بود و آنکه در فقه معلوم  
نمود و در وقت قسمت جامع کردن ضرورت نیست بلکه جمیع در هر چهار ماه یکبار  
واجب میشود و چنانچه دانستی و باید که اینرا مراتب قسمت در شب بعد از آن  
در روز و شب نوبه بابر مشهور نیست راست که پیش صاحب نوبت قیلوله کند  
و شیخ گفته که روز و شب نوبت مثل شب نوبه مخصوص صاحب نوبت نیست  
و در کسر و متوجه اینها واجب نیست اما بهتر آنست که گنیزد که داشته باشد با خود  
و دفع شهوت او بکند یا او را بشویند و در بعضی اجزاء وارد شده است  
که اگر چنین کند و آنها را بکشد کنا من برادر است و مشهور بیان علم است

که اگر کسی نفعی داشته باشد در آن دیگر بخواهد اگر باکره است تا مفت بخت مخصوص  
اوست و اگر عسیر باکره است تا سه شب و در حدیث مقبره منقول است که حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که ظلم کند بر زنیکه مهر او نگیرد او نزد  
خدا ناکار است و حق تعالی در قیامت باو عتاب فرماید که من کی تو را  
زیر عقد تو در آورده ام بر مبری و پمانی نه و غایب پمان من نکردی و بر کسین  
من شتم کردی پس از خنثات او بگیرد و در حوض مهربان زن به منسد و اگر  
خنثا شت تمام شود او را امر کنند که بچشم بربند در حدیث معتبره از حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که در بنده گان خود و بجز را بنده آنچه خود  
و بایشان پوست ایند و آنچه خود پوشیده و از حضرت رسول م منقول است که پوست خیر ملک  
مرا وصیت میکرد و در باب غلام و کینه تا آنکه گمان کردم که حدی برای ایشان مقرر خواهد کرد  
که چون بان حد برسدند آنرا بکشند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است  
که بنده که موس باشد چون هفت سال خدمت کند آنرا و بشود و بعد از آن خدمت  
فرمودن او حلال نیست و علما عمل کرده اند از حدیث را بر اینکه سنت مکره است  
که بعد از هفت سال او را آزاد کند و در حدیث مقبره منقول است که از حضرت امام  
علی نقی علیه السلام رسیده که بنده فرمان صاحبش را بجز در احوال است ندان و او  
فرمودند که موافق طبیعت کند و اگر نه بفروشد و راکن و در حدیث معتبره از حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام منقول است که در تاب و ب اطفال و غلامان و کسین گان



اینج از بایه یشتش نیز فرزند و نهم برقی و عوایی و بسند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله منقول است که دول کسی که داخل بهشت میشود و شهید است و غلامیکه عبادت  
 پروردگار نشن و غیر خواسته آقایی خود باشد و مرد خیال ماری که از مردم و بهر  
 عفت و نند و دور و است دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منقول است  
 که از حضرت باصحاب خود میفرمودند که سیزدهم خبر دهم شما را بدترین مردم  
 کعبه نبی یا رسول الله صلی الله علیه و آله خود کسی که تنها ستر کند و عطای خود را  
 از مردم منع کند و علام را بزند و در حدیث صحیح از حضرت امام باقر علیه السلام منقول  
 است که چهار صفت است که در هر که باشد حق تعالی او را می آفرزد و سزا کن بیکدیگر  
 و در اعلاهی طبعین در اعلاهی عنهای شرف کسی که پناه دهد به فتنی او متوجه او  
 او کرد و در بدای او بزرگداری و پسران باشد و کسی که رحم کند بر ضعیفان و استقامت  
 ایشان نماید و کسیکه مال خود را صرف پدر و مادر نماید یا ایشان مدد را کند  
 او احسان نماید و ایشان را از روزه نگذارد و کسیکه تندی و سفامت با بنده خویش کند  
 و او را باری نماید بر خدا بیکبار و میسر نماید و کاری که بر او دشوار باشد با او نفرماید  
 و در احادیث معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که  
 بنده از او کند حق تعالی هر عضوی از آن بنده عضوی از او را آتش جهنم گرداند و است  
 که حضرت رسول خدا در مسجد تنهائار میکند از وزن او ایسر یاید و اقدار بخت  
 او چون بایه و آن جهنم که بعد از همه اجمعین که سبعة اکبر است

لَيْكُلْ يَابِ مِنْهُمُ خَرَجٌ مَقْضُوعٌ زَيْدٌ ذَا نِزْنٍ فَرَزْدٌ دُوْهُنٌ شَرِيفٌ  
 و یقیناً چون حضرت رسول صلعم نماز را تمام کردند و احوال ایشان را مشاهده نمودند فرمودند  
 انا اشد بر دینی و بی زود با خود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کنید  
 از اعیان من منتهی شد بهر دری از دریای مملکتان و فرخ حضرت رسول الله صلی  
 علیه و آله فرمودند چیست مراد است که سر فرقه از مملکتان به ابروری از خراسان  
 و فرخ مذاب کشته بر قدر کرد و در ایشان آن زن گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
 من صفت بنده دارم و بغیر ازین چیزی ندارم ترا گواه اگرستم که همه را از او کردم  
 سر یکی برای خلاسی و برای و فرخ بر نیل نزل شد گفت که یا رسول الله صلی الله  
 علیه و آله بشارت ده این زن را که حق تعالی همه دریای و فرخ بر تو حسام کرده و تو  
 بهشت بزکبکشا و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مستحب است که در شب  
 خوف در غسسه نه بخند از غریب چو پید باشد او کردن و مقصدی و آن بوا عطا و نصیحت  
 که بنا بر پنج شهر ریح الثانی متغیر غریب و عا و سبیل از او اسب آن و آن  
 انصاف خرق عادات و فصل میان کرامت و اتدراج و نبی از رجوع نمودن <sup>حاجان</sup> بجا  
 کشت و اتدراج نموده بزحیکه در کتب متداوله غیر متداوله مسطور نیست بحری بیایه و دست که از  
 جمله اموریکه اصل او را میفرماید از او دعاست و مرشد قبل ازین پاره را از رعیت است  
 و عا و مجلی از پنجه بان تعلق دارد و مسند ظهور رسیده و لیکن چون بگویند اکثر عا و  
 رسیده و بانها که رسیده سبب تمامی ایام از خاطر محو گشته اند و به خاطر قاصر به

که امروز از بطور دیگر میطلب را موسی سازد که خالی از افتاد است جدید نیست در  
کتاب کافی از امام موسی کاظم منقول است که بر شما باد به ما کردن به تنبیه  
و ما از حق تعالی کردن و طلب اهل حاجات نمودن و نمودن و میکند بلا و حال  
اینکه تقدیر و دل آن باشد و باشد پس چنان باشد و اما میکند حق تعالی آن باشد  
و دفع میکند و هم در آن کتاب از عبد الله بن نافع منقول است که گفت منتهی  
از جناب صادق علیه السلام که عار و میکند قضا را هر چند آن قضا حکم است و باشد پس  
باید و در عاقلان کن که و عاقلید رحمت است و موسی و راستن جمیع حاجات  
و نمیتوان رسید با آنچه که پیش حق تعالی است مگر بدعا و بر سر در و زده که بسیار زودی  
و در کجایی البسته بر روی تو آن و کثوره میشود و هم در آن کتاب از میرزا محمد  
منقول است که گفت جناب صادق علیه السلام فرمودند که ای حسین و عاقلان و بگو که  
هر چه شد منیت در لوح محفوظ ثبت گردیده و برستی که پیش حق تعالی منقذ است که  
آن منزلت نیز منسی مگر بدعا و سوال کردن و بهرستی که اگر نماند و من خود را ندانند  
و سوال کنند و چیزی نماند پس سوال کن تا عطا کند ای میر منیت و روی که اند  
بگو بند که اینکه تو منیت که آن در کشاده شود و لا نا صالح و را یتقوا کلامی که ملک  
آن منیت که چون بعضی از منتهی در دو باب و عاقلان کرده اند با اینکه چون علم  
و تقی تعلیق بجمع چیز گرفته و او میداند که زید و زطلان روز خواهد مرد و طلان روز  
پیار خواهد کرد و اشال آن پس تملک از علم حق تعالی سوال باشد و الا لازم آید جمل

و هرگاه حقیقت مال چنین باشد پس فایده و ما چه باشد لهذا کلام معصوم علیه السلام که مستوفی  
 شمس و دانه واقع شده بود و یکی اینکه دعای انفس عبادت است و سبب قرب حق است  
 که باعث تقدیم و احسین حق تعالی متعالی شود و دریم اینکه بعضی از کائنات در حق تعالی  
 حق تعالی مشروط واقع شده از بشر و طبع که راه آن مشروط محقق شود مشروط واقع شود  
 مثلا ممکن است که عزیزی در حق تعالی با وجود عدم صدقه و صلح رحم و عاچی  
 سال باشد و لکن مقرون ازین مشروط باشد چهل سال پس ما کردن البته خوب باشد  
 شده و برودیت و برنده سبب کسی که حق تعالی کسی را حاصل میدهد چه در این صورت  
 و ما کردن مثل سایر افعال در بسیار محکمت نخواهد بود و اوستی حاصل کلام و تفصیل بحث است  
 که درین شبهه نیست که حق تعالی عالم است جمیع کائنات علی ای وجه و سیدانه که کدام امر  
 مشروط است و که احسین مشروط و سیدانه که کدام مشروط شرط آن یا قیده خواهد شد و کدام  
 مشروط است که مشروط آن یا قیده نخواهد شد مثلا سیدانه عزیزی اگر مقارن دعا و صدقه  
 و صلح رحم واقع شود و چهل سال امته خواهد گردید و قسم میدهد که تحقق این مشروط و عدم آنرا لکن  
 میقد برآید و داشت که این علم آتی غفل کائنات است و حکایت محضه است برای کائنات  
 و این علم را علم افعالی میگویند و نظری علم فطری و تصور زیاده است مثلاً که تصور زیاده را دیده و مطلق  
 آنچه که همگی کل مضمون درست کشیده غایت را همین است که این تصور محسوس و  
 متاخر است و علم آتی مقدم است بر وجود معلومات پس چنانچه این تصور مطلق قطع  
 در جمیع و حسن زیاده بلکه زیاده و محسوس واقع تصور شده و همچنین علم آتی مطلق قطع

و بر وجود معلولت بر وجه مخصوص بلکه ایضا بالعکس است و هرگاه که این دو نسبت  
پس چونکه بنا بر مذمت حق بجا و خالق با اختیار افعال خود اند البسته تکلیف و عاودت  
احکام تشریع با بیان کردن سخن باشد چه علم که ای فعل مطلق از اختیار بیرون نیست  
چنانچه که عدم امکان اعتبار بعد از وقوع فعل بضرورت اختیار بی بودن آن فعل  
نیکند و نمیتواند شد که حق تعالی بحسب علم ذیلی خود استند باشد که تکلیف خارج  
بندگان در مثل دعا و صدقه و صلح و رسم باعث خود باشد اکثری از مردمان را  
واقع ساختن صدقه و دعا و صلح و رسم میسر است و چون که طاعت بر حق تعالی واجب است  
و تکلیف این جزو تبارع کرده باشند تا این شرط فرجه و نعمت را واقع سازند  
و عریضات زیاده شود ای بنا بر مذمت کسانیکه بندگان را غافل فعل خود میدانند  
معتنی در اشکال لغایت شکالست کما لا یخفی و رسم در کتاب کافی نبوده صریح از امام  
محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمودند که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید  
إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ  
وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ مَنْ أَسْكَبَ كَرُونِ كُشِي مَيَانِيْدَ اَزْجَاوَتِ مَن ذُو اَوْتِ  
که داخل خواهند گردید در حالت خواری فرمودند که مراد از این عبادت دعا است و ما بهترین  
عبادت است و فرمودند که مراد از اواده در قول حق سبحانه و تعالی ان ابراهیم  
لا واهجیم دعا کنند است و رسم در آن کتاب در جناب صادق علیه السلام  
ما تقرأ است که فرمودند بر تو و ای اسباط بن سالم دعا کردن پس بهر سببیکه

و ما موجب شفاعت جمیع درو است و هم از آنحضرت منقول است که بنده دست در  
برای حاجت که پیش حق تعالی بنده میکند حق تعالی انترم می آید که دست او را از  
فصل صحت خود خال گذارد پس و تکیه کی از شما دست خود را برداشته و عاکنه  
پس باید بان دستها سر در نمی خود را هیچ نماید و هم از آنحضرت منقول است که در  
خود میوه دریافت نماید که بلا تکیه نازل شده و بطول خواب کشید و بی حمت بر طرف  
خواب کردید پس باید بخت و گشتند اگر عاجب بلا علم شده باشد به عا کردن بدینند که بلا  
بر طرف خواهد شد و هم از آنحضرت منقول است و هم از آنحضرت منقول است که کسی که در  
اکثر اوقات به رکاء جنب حق تعالی دعا می کرده باشد دعا می آید و یک تزلزل  
بلا مستجاب میشود و در ششمان میگویند که ما را و از اینها قسم گذارید که بالای این  
و دو کسی که پیش نزل بود و عا نمیکرده باشد دعا می آید و در وقت بلا مستجاب  
میشود و در ششمان میگویند که این آواز را بشناسیم و هم از آنحضرت منقول است  
که فرمودند که در فکر دعا کنی یا به چنان یقین کن که حاجت تو بر آید و منم از آنحضرت  
منقول است که فرمودند حق تعالی قبول میکند دعا می کسی که بدون حضور قلب دعا  
کند پس باید که وقتی که دعا کنی دل خود را متوجه دار و چنان ادعا کن که حق تعالی  
بر غایت زلفت و رحمت خود دعا می ترا مستجاب گردانید و حاجت ترا روا کرده  
و هم از آنحضرت منقول است که حق تعالی میداند جمیع مرادات بندگان خود را و هر یک  
دوست میدارد که بنده او حاجات خود را مفصلاً عرض نماید و نام حاجت را ذکر

پوشیده نماید که امثال این احادیث را حدیث دیگر اند که دلالت میکند بر بسیاری  
از شرط احتیاجت و عا و بعضی از آنها در بعضی ایام که استند بر بعضی باینکه  
پس اکثر اوقات که اثر اجابت ظاهر نمیشود غالباً مسبباً بجلال یکی ازین شرط  
خواهد بود و هم از جمله اسباب عدم اجابت و عا عدم صحت بند است و در  
کردن حاجت او و در حقیقت این بین اجابت نه عدم انجام حاجت او چشم  
که حاجتی را از حق تقاضا میطلبند حاجت من حیثی میطلبند نیست بلکه از  
حیث این میطلبند که بیدارند که آن حاجت متضمن صحت است پس هرگاه  
نفس الامر صحت در حق نباشد بلکه در عدم آن باشد در حقیقت هر دو در عدم  
حاجت او خواهد بود و در حاجت او بطلان انسان باید در جمیع حاجات رجوع حق است  
مثلاً و از باب انجام خود صحت نماید و شروط و ادب و عا آنچه از شایع است  
آن شده و در امرات نماید پس اگر بر حق خواست و حق تعالی حاجت او را رد کرد و من  
و الا باید و لتک نشود و از عا کردن باز نه است که در عا کردن ابر غنیم است و در  
ظهور اثر حاجت حق تعالی را مصلحت است پس اکثری از برادران ایمانی که از عا کردن  
و در خواندن ادعیه و توره مثل دعای حنیفه و مصلح و حسنه اعراف نمود و رجوع میکنند  
با صاحب بدعت و ضلالت و جهل اشتباهند و گویا که بگوشت ایشان رسید است  
آنچه که جناب صادق علیه السلام منقول است که فرمودند مصاحبت کنید با اهل بیت  
و با آنها همیشه بکنید و الا بین حق تعالی در جمله آنها محسوب خواهد شد فان الملوک

علی دین خلیفه و قرینه این اگر کسی در محنت خود در این چنین بگوید که در هیچ  
 کردن با مثال چنین کسان معذوریم چه بسیار و مای مانده را برای حاجات خود  
 میخوانیم و مطلق این ظاهر میشود و خلاف اینکه چون رجوع میکنیم آنها که شما آنها را اهل  
 بهمت میدانید چه در این صورت حاجت ما را میشود و آنچه که بان اینها خبر نیست  
 مطابق واقع میگردد و ما سبب در میوه و پیش از وقوع آن تذکر آن میکنیم و احکام  
 گفت که اول عمل از احوال کرامات و خرق عادات را در نمیفهم بیان میکنیم و بعد از آن  
 آنچه که حرف حق باشد بر من میرسانیم پس باید دانست که این آیه ای که در شرح  
 نفع الباطنه گفته اند آنرا میکنیم این را که در بعضی از دست او بهتر میشود و اینست  
 که از غیب خبر دهند **كُلُّ ذَلِك مُسْكَنٌ إِلَىٰ ثَنَاءٍ سُبْحَانَهُ**  
**يَا قُلُوبَهُ وَتَمَكِّنُهُ وَحَيْثُ اسْتَبَاهُ سِرٌّ كَرِهَ وَمَنْ دَعَىٰ بِهِ**  
 باشد نخواهد بود و این که باذن حق تعالی و تفضل او تا بندگان بان است لال نماید جز  
 و صدق در نبوت و جانشینت که حق تعالی شخصی را که او نب باشد در دعوی نبوت  
 نمکن سازد و در اجاز از غیب بطریق التوحید و تحیر الکواسب  
**لَطِئَمَاتٍ وَلَا بِالْعَنَاءِ قَدْ دَرَاكَ** در این صورت لازم می آید از دعوی نبوت و آن  
 بازمیت در کار محسب از غیب دعوی نبوت باشد پس باید دید که از جمله صلوات و ابد  
 است یا نه در صورت اولی از جمله کرامت او محسوب خواهد شد که حق تعالی  
 نصیحت او را بر دیگران ظاهر گردانیده و او را از آنها امتیاز بخشیده و کما فی حق



علیه السلام و او اگر از جمله مسلما نباشد این اخبار از جمله سوا کلمات اشغال آن خواهد بود  
و همچنین ملا جامی در نجات گفته که ظهور خارق عادات از مدعی الوهیت درستیست  
چنانچه که از قرآن نیز آید که با وجود دعوی الوهیت حرق عادات از او بطور سیر  
و از مدعی نبوت به نور تقدیر و وقوع حصول معارضه در وقت و اجابت بود و گفته  
که ظهور خارق عادات از مدعی کرامت اخلاصیت و همچنین از مدعی سحر و تسخیر  
و تباطلین اما ظهور خارق عادات از آنها آنکه به پیچ دعوی او ماکند پس باید  
که آنها صانع و مرمی نزدیک خداستند و حیث مذنب اول از قیل کرامات ایضا  
خواهد بود و عسیر از نظر آنکه بان قابل شده اند و ثانی عینی ظهور خارق عادات است  
کسیکه مرده در کادالقی باشد مسمی است باشد راجع است اتمی کلامه و مراد است  
انیت که حق تعالی بنده را چون می بیند که قابلیت هدایت ندارد و او را در صلا لقی  
که دارد و می کند و موافق متنهای دل او را در ظاهر و سیرا اندازد و زیاد و تر  
غافل شود پس جوفه خیال انتقام از او کشد که به پیچ صورت نجات از آن حاصل  
نباشد پس از چنانچه ظاهر میشود که نزدیک مره مخالفت و موافق و صا جهان کشف  
و نشود و جانتست که حق تعالی بر دست دشمنان خود خارق عادات اظهار سازد  
و از نجات که مردمان حرق عادات از پراکیها و ایت با و بر همان مندر تعلیم کند  
اصناف آنچه که از مسلمانان نقل میکنند پس حرق عادات بدون پیروی از این  
علیه السلام از قیل است راجع باشد محل استناد نیست و اعتبار میان کرامت

و استدراج نیست که صلاح فاعل خارق عادت و عدم آن و سرکاه استعداده نیست  
پس به آنکه پس که صاحب خارق عادت خالی ازین نیست که باینجا خبر غیبیه  
چنانچه که صاحب اهل نجوم و اهل علم مجذوب و امثال اینهاست با اینکه از مبتدیان  
در کائنات حشر و عادت میکند مثل اینکه آب را شیر میکند و آدم میفرزند و از فرزند خود  
و غیره متمول میازد متمول اقیق میگرداند و امثال اینکه و با اینکه مسیح که آدم  
و حقیقت واقع نمیشود بلکه از قیل سرعت دستی و عبود و کلام محل از و مظهر  
می آید و عوام می پذیرند که صاحب خارق عادت است اما مستم اول که خبر  
غیب تمامید مندر حاکمی محض است یعنی آنچه که شد نیست و یا شده است  
حکایت آن میکند فی اینکه در آن از و ماری باشد پس نقدی و توقع آن اگر از  
صلاح و سداوست و پا از جا و در شریعت پیرون میکند ارد و در عبادات  
و معاملات اسی بحباب الله معصومین علیهم السلام میکند و کسب تبار و امثال  
آن از جناب الله معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بار نشیده و دقیقه  
از وقایع آن می نمیکند از و خواست که گفت که از کلمات اوست لیکن بخاطر  
ندارم که کسی از علمای دین و پیروان الله طاهرین که بخدمت جناب الله رسیده باشد  
چنین حرفها از ایشان بطور یسر سیده باشند آری بعضی از اصحاب الله مثل شیخ  
نثار و رشیدی و سلمان و ابودر بر طبق آنچه که از جناب الله علیه السلام  
شنیده بودند با کثرتی از حوادث خبر میدادند و چون که این اخبار رسیده تعلیم

جناب امام دین باده از قیل علم غیب نباشد چنانچه که در سیه وقت اکثری از رویا  
صادق که مطابق واقع میشود از قیل علم غیب نیست و اگر انکس از غیب است  
فاسد المذهب است یا از غیب است افعال با حق است و اسیم گفت که بعضی  
مخالفت و موافق با او صاحبان استند اجست و مردود درگاه خدا و رسول  
و پس جمع نمودن با و در باب اسماج حاجات خود و بصورت و بی شکی  
اما اول پس محبت اینکه حق و سبحانه و تعالی سفیراید و لا ترکونوا  
إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا قُمْتَ كُمْ الْمَارَ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ  
اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ قُلْ لَا تَهْتَفُونَ بِمَعْنَى سِلَانِ وَ غِثْتُمْ كُنْتُمْ بَعْضُ  
آنها که بر نفس و ظلم سبکت و الا آتش و دوزخ شمارا پس خواهد کرد و میسر از  
خدا کسی نیست که در آصوت صفت نما نماید و یاری نماید و ثانیاً محبت اینکه  
مقتضای توحید علیه السلام لا تقصوا أهل البذع و لا تتجالسوا لهم  
قَصِيرُ مَا عِنْدَ اللَّهِ حَكَمُوا أَحَدٍ مِنْهُمْ قَالِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
وَسَلَّمَ الْكُرَى عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ إِنْسَانٍ وَ زَمَنٍ عَالَمٍ وَ مَسْأَلُهُ  
مَسْئَلُهُ مَسْئَلُهُ كَوْنِ دِينِ باده مخالفت داشته باشد و ثانیاً محبت اینکه هر که مغرور  
است که او ماک صفت است و تبدیل و تغییر حق تعالی میشود که در و شک نیست  
در اینکه بسیاری از کائنات و حوادث اند که علم آنها پیش وقوع آنهاست بلکه از او  
مغرور است مثل علم بوقت مردن خود و علم بوقت مردن مسرور خود و در مثل

آن پس باز سفا حسین احوال خوب نباشد و را بیا بخت ایستد ای پیغمبر که اکثر دانش  
 صاحبین خیر پریشان احوال و محتاج آنها می باشد که مطلق از امور دنیوی و خیر دنیا  
 پس اگر این علم غیب ممکن و معین بود باید برای صاحبین علم از مدیته معین باشد  
 و فیض از حق آمده حکایتی که بایک از حکمین و سخی گذشت و آن بنا بر آنست که در شرح  
 ابن ابی عمیر مثنوی مسطور است چنین است که حکمی از سخی گفت که راهیست که شبانه روز  
 مردمان در آن راه تردد و آمد و رفت میکنند و در آن راه چاهها بسیار  
 نزدیک بهم واقع شده اند و راه آمد و رفت بختی است که سالک آن راه محتاج است  
 که بسیار باطل قدم گذارد و تا میان آن چاهها واقع نشود پس خروارها را که با کت  
 تا بنا بآن در آن راه بیشتر خواهد شد با کت صاحبان چشم چاه و سفر و رفت  
 که شبانه روز آن راه از سالکین خالی نماند و در سالکین بسیار ناسیانه اند و بسیار  
 منجم گفت که این بهر سبب که با کت ناسیانه آن در آن راه بسیار خواهد بود و بخت  
 با کت بنایان پس منجم گفت که بنابرین قول شما باطل کردید زیرا که بنابر محرم شما  
 صاحبان چشم اهل نجوم اند که تیر می بینند میان کواکب محسوس و سید اند که کلام  
 وقت برای کدام فعل مقدر است و کلام خوب و بر طبق آن عمل میکنند و مثالی بنایان  
 آنها اند که علم نجوم را می بینند و بر طبق آن عمل میکنند و درینا اصناف و صناعات می بینند  
 و مثال ایی که در آن چاه ها واقع شده و زلزله است که میگذرد و مثال چاهها  
 مصائب و محن ترین جهانست پس باید که اگر علم شما راست باشد و معین بود مصائب

و محسن شما در این جهان بسیار کم باشد نسبت بمصائب و آلامی که این عالم را میزند  
و حال اینکه ما می بینیم که اهل نجوم مثل دیگران پریشان حال و بیچاره و صاحبان آلام و درد  
و مصائب می باشد بلا دلت فی ذلک و طرفه ترا اینکه با وجود اینکه صاحب چنین خبر تقدیر  
باشد با وجود اینکه صاحب چنین خبر تقدیر که باشد با وجود اینکه عالمی محض است و بر طبق  
آنچه خدا بخت خبر میدهد و عوام میدانند که آنچه در زبان این می برآید موافق آن حق تعالی  
میکنند و حال اینکه مقدم بر کس است پس این مطلق سالها سال خدمت او میکند و در آخر  
او مینماید تا شاید مهربان شود و موافق خواستش ایشان خبر میدهد و در نظر ایشان  
در مقصود عقل نظر اکیست که او مصوری را بیند که از باد شاه مرگ اسپ سیاه  
مغیوران را میکشد اگر اسپ خوبست خوب میکشد و اگر بدست بد میکشد و انگشتان  
پادشاه و عده عطای اسپ کرده باشند پس او پیش از بامتن نزد مصور مسطور  
رود و خواستش را او کند و التماس کند و غایب که تصویر در کمال خوبی کشد این  
وقع که سبب این کشیدن اسپ خوب بدست او خواهد آمد و هم عالم چنین کسانی  
ندید است بحال اکثری از عوام که چهار شنبه و طیب ایشان را منع میکند از خوردن  
بعضی از غذا و آذینا منت آن طیب میکند و میگوید برای خدا مارا پروا کی و اجابت  
و نه بخوردن دین خدا پس اگر او اجابت میدهد خوش میشوند و میدانند که سبب  
اجابت او آن خدا مضرت نخواهد رسانید و اگر اجابت نمیدهد دل تنگ میشوند  
و میگویند این طیب و بنیت فلان طیب خوبست که حکم پر میزند با اهل اینها

حضرت خدا و عدم حضرت آن را مانع گفتن طیب سید الله و حال یک گفتن حکمت  
 حضرت و عدم حضرت خداست و کافیت در باب اقامه نیل طلب یتیم صاحبان <sup>حقیقت</sup>  
 کلام حضرت امیرالمومنین صلی الله علیه و آله که در هیچ ابلاغه مسطور است و کافیت  
 و امید و اکثری از علمای مخالفین اعتقاد دارند باینکه هیچ ابلاغه کلام جناب امیرالمومنین  
 است و آن اینست که راه جناب امیرالمومنین علیه السلام بار آورده جنگ خراج گرفته  
 که پروان شریف بزه شخصی از فتنان آنحضرت که فی الجمله و مسلم نجوم مبادت و دشت کمت  
 ای امیرالمومنین هر که در میناعت پروان می آید مرا خوف است که طغیان و دشمنان بسیار  
 حضرت امیر علیه السلام هستند و نه که از کمان است که ماعت به و ماعت نیک و  
 می شای و کمان واری که هر که در ماعت نیک پروان رود و بی از و رفع میشود و هر که  
 در ماعت به رود و متضرر میشود پس هر که ترا در میناعت مین کند او در حقیقت بکشد  
 توان نموده و از استقامت حق تعالی مستغنی گشته و هر که موافق گفته و عمل کند با محمد و آل  
 او کند که تواند راه هدایت کرد و بی با عتیکه موجب استقلال او گردید و محمد و آلش خوشایند  
 بعد از آن حضرت امیر بطرف روانه شود و نه فرموده امیر روان ایما حکم  
 و تعلم الخوم و در دایره نفس خود را از او متن علم نجوم الا ما یقتدی به  
 فی بحر او بر که الله که سبب آن شان تار او در سفر مثل و تری راه را بشاید  
 فَأَتَيْنَاهُ بِدَعْوَى إِلَى الْكَهَانَةِ وَلَوْ كَانُوا مِنْ كَالشَّارِقِ فَأَشْرَقُوا  
 أَلَا الْكَافِرُ وَالْكَافِرُ فِي الشَّارِقِ سَبْرًا عَلَاسِمِ اللَّهُ

بر سینه نجیم و علم آن بجز میثود بطرف کائنات و نجوم مثل کاسن است و کاسن مثل  
کاسه است ساحر است و ساحر مثل کافور و صندل است میگرداند و روانه میگرداند  
مُسْتَحَبَّاتُ الْمَسْجِدِ اَلْقُدُّوسُ و اما قسم ثانی از مساجد آن عروق عادات که از یک  
تأثیرات و تصرفات میگذرد کائنات و حوادث روزگار کاسی میگویند که زیاده  
عمده ساله زیاده کردیم و کاسی میگویند که اگر سر بگذرد ساله کم کردیم و فلان  
فرزند دادیم و فلان را امیر کردیم و کاسی آب را شیر میکنند و کاسی برافروخته  
اضافه شیر سنا و طعمه نهیده و امثال این امور پس بر تقدیر صحت و تسلیم بحکام  
امثال این امور و چون در انقلاب حقایق میگوئیم که اگر امثال چنین کسان از صلیب و صلیب  
روزگار باشند و از پیروی جناب پیدائش علی علیه السلام و آیه پیران که  
خوایم گفت که در جمله کرامات است کوفی تعالی بر دست او ظاهر شده  
افضلیت او را بر دیگران ظاهر میازد لیکن معلوم است که ظهور امثال چنین  
امور از دست امثال چنین کسان بیارناور و شاد است و آنچه از کتب سابقه  
سایه نقات رسیده امثال بعضی از چنین امور اکثر اوقات سبب و عارضه  
آنکه معصومین علیهم السلام با هر که در مرتبه ایشان باشد در باب عصمت و کرامت  
مثل جناب فاطمه علیها السلام و حضرت مریم و جناب آصف که وصی جناب سلیمان  
بود و امثال اینها بطور پیوسته و پاره ازین چیزها در سیر معصوم هم واقع شده  
و چندان در آن استیلاهی نیست چه مذمب ما این است که کرامات او را بی

حق است اما ظهور مثال این امر از دست آید که بت پرست اند و یا معتقد به عقاید  
خفته نیستند و یا منکر ضروری دین و مذمب اند و یا فاسق و یا حسب و تدبیر نیست  
که بر تقدیر وقوع از قبیل استدراج خواهد بود پس او را مردود درگاه الهی باید دانست  
و از او امری باید نمود و بر روی نفع عاجل عقاب ابدی را اختیار باید نمود  
و در توصیف این مطلب گفته میشود که دنیا و مافیها را بمنزل خانه بادستی می تصور نمایند  
و آنچه در آن انواع مرغوبات و مملوبات در صنف شایع است در ملک آن  
پادشاه جنیبال باید نمود پس صاحب دیانت و ایمان کسی است که برین که آن پادشاه  
رعیت خود را و طایفان را با اجازت داده باشد در مملکات او تصرف نمایند  
که در صورت مرغوبات دلی با فراط بحصول بچند دوازده خوف موافقه پادشاه  
ایمن باشد و دادان ترین مردمان کسی است که برای طمع عاجل یکی از کارکنان  
سرکار سازش نموده و در ثروت داده بدون اجازت پادشاه خیر او را تصرف  
نموده و از موافقت او بپزد و دنیا بچند یقین است که صورت نمرجه مقصود او  
حاصل شود لیکن مردود درگاه پادشاه خواهد بود و هر چه بگوید پادشاه مطلق  
بر حاکمات او خواهد کرد و بدین انواع خدایب او را معذب خواهد ساخت  
و قبل ازین در توصیف این مطلب بمنزل یکدیگر کرده ایم چونکه در وضع نیست  
اما ده آن بیچاره نباشد و آن این است که دنیا را بمنزل باغی مستر را بدارد و  
که با فروع فواکه و اشجار و دستام کلها و از بار مملو باشد و قاعی آن باغ نعلانی



خود گفته باشد که مرگاه شما محتاج نبودید همه و کل این باغ من عرض میکند  
که من اگر مصلحت خواهم و سنت انجلی حاجت شما خواهم کرد و اگر در آن  
مفسده خواهم بود با فعل حاجت شما را نخواهد شد لیکن عرض آن چیست  
اصناف آنچه که از من خواسته آید انعام خواهد کرد و اگر بدون اجازت من این  
باغ مستفیع نشد با فعل چندت برای اتمام محبت در شما در میان موافقه نخواهم کرد  
و بعد انقضای مدت محمود با نوار عقیاب بعد از آبادی سابقه و اسم  
پس و بی غفلت غلامیکه از محبت عدم بر آمدن حاجت از اتفاقا عرض حاجت شما  
و سکی از باغبانی این باغ سازش نمود و میوه آن باغ را تصرف نشود و عذاب  
و کمال ادبی ابروی خود میسازد و خوشحال آن غلامیکه مرگاه کرد شود  
پیش آقای کریم خود رفته عرض نماید و آقای او بدستد که برای او مصلحت دارند  
با و بدو آن غلام با من محبت محبوب آقا شود و اتفاقا عتق و در انقضای  
برای چنان مخطوط سازد که چشم او روشن شود و دل او خورم ذالک  
فَضَّلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مِنْ قَبْلِ آخِرِهِ و اگر با وجود این تنبیهات نفس بی خبر  
نماید و کوار شود که منفعت عاجل را بتوقع منافع حسیل ترک نماید پس باید  
تا عمل نماید و یقین بداند که مجموع دنیا و حصول مقاصد و مطالب این جهان  
قانی و بسته به این چیز نیست نمی بیند که اگر با وجود اینکه هیچ چیز این  
چیز نیست نمی بیند که اگر با وجود اینکه هیچ چیز این چیز را جمع ندارد چه چشم

با و جمع نمود و همچنین سایر اصناف خلایق چه کفار و چه مؤمنان و چه سنی و چه شیعی  
بر وفق تقدیر از دنیا متمتع میشوند خواه منکر عرق مادیات باشند و خواه نباشند  
تا در ستاه که سفاک عالم بود، وقتیکه مقدر بود چه قسم تسلط داشت فرعون  
و فرعون با وجود دعوی الوهیت و سبویه و تیرید با وجود عداوت و قتل نمودن ایت  
و همچنین عباسیان چه قدر مدت در دیرین دنیا تسلط و پادشاهی نمودند  
و سرکار حقیقت حال چنین باشد پس آدم را چه لازم است که دین را در برابر  
دنیا از دست دهد و هم بدست می آید و اگر مقدر نیست مرید بدین شود  
دنیا حاصل نمیشود و چنین مافیل چرا یا خود تا مل نمی نماید که اگر او عالمی  
حق است چرا نفس خود را مقدم تر از همه است مالک خلقت تعلیم نمیداند  
و چرا خود را درین فلاکت انداخته اند پس اگر کسی گوید که این بر شما هم  
وارد میشود چه اگر دعای ماثوره و سبب و سبب حاجات است شما  
خود را چه اکیا بامینا زید خورشید گفت که قیاس بسیار غلط کردی  
و زودی و حیانت را با طلب صریح از تقا بربری کردی چه منظور این است  
که سبب حصول مقصود هم دعاست و هم میتوانست که از جایه اسباب  
آن بنمود افزون و تسخیر کن و کس و دست دراز و مثال است لیکن وقتی  
مینست که اول مجاز و ماثوریه است و باقی سنی منه است چنانکه سبب حصول مقصود  
از خانه پادشاه اسناد عداوت و تناس از آن پادشاه است و هم سبب است

رشته و ادب متعبدیان سسکار و روزی نمودن و حیانت کردن اهل  
محمود است و ثانی مضموم که حصول مقصود برای بعضی کسان بطریق اول حاصل  
نشد و بطریق ثانی حاصل کرده حال اینکه معلوم است که در بسیاری از اوقات  
در وی موجب هلاکت و زدن شود ولی اینکه مالی هست او هست در کتاب  
عده الداعی از جناب بید المرسلین منقول است که مسیح سلمی دعائی کند که اگر  
جناب باری تعالی یکی از سه چیز را عطا می کند مادامیکه در آن دعای قطعه هم  
نباشد یا مراد او حاصل میشود یا اینکه ثواب حسنه وی برای او ذخیره کرده  
میشود یا اینکه عرض آن حاجت بر وی دیگر حق تعالی از وضع میکند تا قسم سوم  
که کار ایشان تعلیظ است و شعبده بازی پس از نوم فقیر است که اکثری  
از دجانی و در کار چنین معاطه دارند بعضی را کار امینت که او می کنند  
که آب را شیر میازم و بخاوان خود میگوید که در شب سوهای شیر اندازد  
در یا کاهد از ده خون مع می شود و بر جمع عام سبب عای خالی میزند و بر آب  
می کند از ده من آنها سوهای شیر برداشته می اندازد و کای خبر میدهد از خواب  
نمردای تعبیده که مرکز تحقیق کلام ایشان از حقیقت صدق و کذب ممکن باشد  
و همچنین کلامی مشهور را آورده در کمال اجمال میگویند و گیر کای برای  
خود می کنند از نه که اگر آن امر واقع شود آن کلام را مطابق آن می اندازد اگر  
نشود بان مطابق می اندازد و عای چهاره که مشرق از برادر میستند اند کرد و در

می افتد و بحث بحث خود را سرگردان میکند و هیچ ابلاغه معلوم است که بگوید  
که جناب امیرالمومنین م بار او نه جنگ خوارج می رفتند شخصی از آنحضرت گفت  
که خوارج خیر مردانند و عبور کردند حضرت بعلم امامت مسند بودند که چنین نیست  
بلکه مقدر شده که اینطرف نمرگشته شوند و هر کس از آنها بجات نخواستند یا نخواست  
و دو کس از شما گشته نخواستند کردید این ابی حمزه مستقری گفته که اینسر از جمله اجناس  
است که فریب است که از متواترات باشند و نقل الثانی که گفته که  
و گفته که اجناس و دستم است یکی اینکه خبر ده محل دوران اعماری نیست مثل  
اینکه شخصی با حساب خود گوید که ترمین که شما مستحق یاب میشود بر این گروه که در میان  
شما اند پس اگر اتفاقا مطابق گفته و مظهر آید قول خود را ج میا زده بگوید که این  
از سموات و کرات است و اگر اصحاب سنگت خوردند کلام خود را تاویل میکنند و میگویند  
قبح قرب شده بود و لیکن چون که نیت شما متعین گردید از نتیجه منظم گردید و عاقل  
که این خرق عادت نیست بلکه منابط با دشمنان و امر از همین جهت که در وقت  
جنگ مستیقان خود را ازین قبیل کلمات غیب و تحریص بر حال میکنند و دستم دوم  
از اجناس غیب خبر مفصل است مثل امیرالمومنین م که مرکز تاویل میرفت  
چه آنحضرت در مقام و باقی مانند خوارج و عدم مقتول شدن اصحاب غیب  
تعیین مسند بودند مطابق آنچه که فرمودند بی زیاده و کم بظهور آید پس معلوم شد  
که این از جمله علوم الهی است که بواسطه جناب سید المرسلین با آنحضرت رسیده

و قوله بشري چنانچه است از دورا که چنين اسر و معجزات آنحضرت از اين قبل سيار  
بودند کيرون از جمله بشري بود و از اينجا است که بعضي قال شده و گفته اند که  
علي بن ابی طالب بشريست بلکه جوهر آئين است چنانکه سلسله اکثرت است و او را  
نقله و محيبت تراست که صاحبان مفاصله عوام و غريان او عاين چيست  
سيکته که از مرتبه فوق مرتبه اينها است بلکه خبر سيکته که فلان زن پسر  
خواهيد ز اين پيدا هست و بريد وقت باران خواهد باريد و در کدام زمين فلان کس  
خواهد مرد و عوام چپاره نميدانند و نمي فهمد که اگر در کلام خود صادق باشد  
بايد کلام خدا کاذب باشد جناب حق سبحانه و تعالي ميفرمايد إِنَّ اللَّهَ عَزَّ  
عَلَّمَ السَّاعَةَ وَنَزَلَ الْقَيْتُ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي  
بِغُفْنٍ مَاذَا تَكْبَعُ عَذَاوَمَا تَدْرِي غُفْنٌ بَابِي أَرْضِ تَمُوتُ  
يعني نزدیک خداست علم روز قیامت و وقت نازل کردن آيين باران  
که دست که ميدانند که در جسم حيوانات تر است با ماده و مسيح يعني ميندانه که در  
اينه چه افعال از مواد خواهد شد و مسيح يعني ميندانه که در کدام زمين برخواهد  
آمد و شرح ابن ابی سطر است که شخصی بخدمت امام موسی کاظم عليه السلام آمد و  
گفت که من در شب و در خواب دیدم که از جناب تو سوال کرده ام که از عمر  
من چه قدر باقي مانده است و شما در آنوقت در خواب من دست راست من  
بمنه کرده انمشتان خود را کشاده کرده ايد و آيد محال من ميندانم که مراد شما

پنج سال است یا پنج روز یا پنج ماه حضرت فرمودند که هیچ یک که تو خیال کردی  
 نیست بلکه مراد من این بود که این سوال تو از جمله پنج چیز است که حق تعالی  
 علم آن را بخود مخصوص کرده است بهمه مقتضی و ازین گفتگو این است که کسی  
 که سر رشته تعلیم و تعلیم از جناب باری میجو اسطر یا بواسطه باشد او عاقل چنین امر  
 از قبیل نذوق خواهد بود و معلوم است که این سر رشته سخن است در همه جا بصحت  
 از خواص اصحاب ایشان و از صاحبان سلسله میبایم و التماس و عاقلی کنیم که نیت  
 ما را از برای ما خالص گرداند و مرا باعث نشود باشد بر مثال چنین گفتگو با کمال نیت  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا ظَهَرَ الْبَدْعُ فِي أَسْتَى فَلْيُظْهِرِ الْعَالَمَ  
 عَلَيْهِ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْتَوَفِيهِ  
 و مضایح که در جمعه و روز و سه شنبه و پنج و شنبه و یکشنبه و دوشنبه  
 و یکشنبه و شنبه و جمعه و شنبه و یکشنبه و دوشنبه و یکشنبه و دوشنبه  
 وَكَانَ مِنْ جُمْلَةِ مَا يُعْطَى بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ  
 جُمُعَةٍ مَخَاطِبُ ابْنِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ يَقُولُ وَكَانَ  
 قَدْ أَوْفَيْتَ أَجَلَكَ وَفَضَّلْتَ الْمَلَكَ رَوْحَكَ وَصَرَفْتَ رَأْسَكَ  
 فَبَرَكَ وَجْهًا فَرَدَّ إِلَيْكَ فِيهِ رَوْحَكَ وَاقْبَلْ عَلَيْهِ  
 مَلَكًا دَنَّا كَرًّا وَنَصِيرًا الْمَسْأَلُ الْكَلَامُ وَشَدِيدُ  
 امْتِحَانِكَ يَمُنْ بِرُوحِ جَنَابِ أَمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا دُرِّ

بعد در انشای و عطا این اوم را مخاطب ساخته میفرمودند که ای ابن آدم  
چنان تصور کن که مدت زندگانی تو بسر رسیده و ملک الموت روح ترا قبض  
نموده و تو در حالت تنهایی در قفسه خود در فقه و روح ترا باز در قالب تو در فقه  
و مرد و فرشته ماکر و دیگر در بنجابه تو داخل شده اند تا از اعتقادات تو سوال نمایند  
و ترا بشدیه ترین استخوانها استخوان کنند و پشیده نمایند که هرگاه منظور از شرح  
این حدیث تاسی بجای معصوم و همین بجام آنحضرت ماکثیره اند لذا بنجام  
رسیده که بجای از حقیقت و احوال ملک عمو ملک الموت خصوصاً همچنین ملک  
از حقیقت روح و کیفیت تسبیح نمودن آن که فقره مسطور متضمن آنست بفر  
پایان آرد تا پاره از عظمت قدرت و جلالت شان حق سبحانه و تعالی  
و برخی از سوخ عشق اولی که مغرب و پیش است در نظر ما سوداگر و پس  
پایان که نزدیک ملک که ذوالی و جبر اند که بذات خود ما قایلیم و مثل رنگ  
و بیرون خود محتاج اجسام نمیشد و طول و عرض و عمق ندارند و در حجام  
ندیر و تصرفی از ایشان مثل پذیر و تصرف با و نشاء در ممالک خود نیست چه  
نزدیکه منصف اند باین صفات با تصرف و پذیر که ای در مصطلح شان  
نفوس اند نه ملک و چون اوله و جو چنین ذوات مجرد و مقدور است چنانچه  
که در محل خود سبب شده و طوایر اکثریات و احادیث و لالت میکند بلکه  
ملاک که در تبیل اجسام اند اکثری از سنگین و تر و ملاک که گفته اند که اجسام لطیفه اند

بجست که آنها حق تعالی قدرت داده است بر شکل شدن بر اسکال مختلفه شایع مقاصد  
گفته که ملائکه جسم لطیفه تباری اند که علم ایشان کامل است و قدرت دانه بر افعال  
شاید از شان آنهاست طاعت و عبادت حق تعالی و مسکن آنها آسمانست  
و آنها رسول خدا را بطرف انبیا و نبی در روز درستی حق تعالی اند و نافه میانی  
جناب باری نمیکند و بجای آنکه آنچه که حق تعالی بآن امر میاید و بعضی است که  
کمان اینست که ملائکه جن و شیطین بحسب حقیقت نوعیه شده اند و تفاوت میان آنها  
نیست مگر بحسب افعال ایشان پس اگر کسی در افعال خیر و شر مسا در نشود ملک است و اگر خیر  
در شر چیزی مسا در شود شیطانست و اگر مرد مسا در شود جن است و از اینهاست که حق تعالی  
بر مین کای از جمله ملائکه شمار کرده و کای از جن و ملائکه اکثر احوال است بر خلاف این ملائکه  
دارد و در تفسیر این ابی الحیدر مسطور است که در ملائکه بر داده میباشند و از ایشان در شر  
بهم نمیرسد و نه چیزی میخورند و نه میاشامند و از جن فرزند بهم میرسد و میان آنها بر داده  
میباشد و میزند و شیطاین فرزند بهم میرسانند و بر داده میباشند و نمیزند که همیشه در  
از جناب ابی البرکات حسین علیه السلام منقول است که جناب سید المرسلین صلی الله علیه  
و آله فرمودند که چون خدا آدم و نوح را آفرید و ملائکه شیطان را بر زمین فرستاد  
شیطان با خود ملاطفت میکرد و ذریت او از خود دشمن بهم رسیدند و در بعضی احوال  
که از حضرت صادق علیه السلام منقول است و در نوشته که شیطاین هم میگویند  
و جود بر می آورند و فرزندانش همه ترانه و الله اعلم و احوال شمار کردن حق تعالی



بلین کاسی از لایکه و کاسی بجن و انشا الله تعالی در جبهه های آینده در انشای بیان آمده  
 بلین بجن بوده و یا که با یکدیگر من تخریر و تقریر خواهد آمد باید داشت که هیچ چیز از  
 مخلوقات حق تعالی در کثرت ملاکه و کثرت اصناف ایشان نیست و مخرج ابن ابی عمیر  
 از جناب سید المرسلین منقول است که فرموده اری مالا ترون و اسمع مالا  
 یسمعون می بینم چیزی را که شما نمی بینید و می شنوم آنچه که شما نمی شنوید طاعت  
 السماء و حتی لها ان قسط سبب نفل بران برای آسمان صد میکند  
 و سر در آست که صد کند فمافها موضع شیر لاء و فیه ملک  
 قادر او را حکم او ساجد و اضع جبهه الله پس نیست در میان  
 آسمان بای نقد یک شیر که اینک در این موضع فرشته است که در عبادت حق تعالی  
 افتاده و یا در عبادت رکوع است و یا در عبادت سجده و الله کو تظلمون  
 ما اعلم لغضکم تم قلیل لا ولیکم کثیر انتم بذات حق تعالی  
 که اگر شما باینده چیزی را که من می دانم بر آید شما خنده کم کنید و گریه یا نایاب  
 و ما تکلذوا انما لیسوا علی الفرض و مرکز شما را سبب خوف حق تعالی  
 لذت زان حاصل شود و مخرجیم الی القوائت تعادون الله و سر آید بفر  
 صحرا پرورن میفرستند از عذاب حق تعالی با و پناه می آورید حضرت ابو ذر که در او  
 حدیث اند میفرمایند که در آمد که در آنوقت من دوست میداشتم که از قسم دخت  
 میووم که برده می شود و در تب بدین در کتب ما رسم مسطور است در کتاب عین

از جناب سید المرسلین صلعم منقول است که در کثرت ملائکه زمین فرو راند که هیچ قطره از آسمان  
نازل نشود و مگر اینکه آن قطره یکی از ملائکه است که هر جا که حق تعالی فرموده و آنگاه آن  
فرو می ریزد و رسم در آن کتاب مسطور است که در حدیث وارد شده که بقدر یک  
جن اند تمام جن و بنی آدم و یک حیوانات خشکی اند و تمام اینها بقدره و یک حیوانات  
در پادشاه و نام اینها ده یک فرشتگان در پادشاه و تمام اینها در هم صد فرشتگان زمین که  
حق تعالی اینها را مقرر کرده اند بر زمین و تمام اینها در فرشتگان آسمان مقرر اند  
و کل اینها در آسمان و زمین اند و این فرشتگان آسمان مستقیم بعد از آن فرشتگان  
که تمام اینها سببیا حکم اند فرشتگان که سببی تمام اینها ده یک ملائکه یک پاره  
در هر حوضی آبی که تمام آن پاره بقدر سبب سبب قرار پدیده اند که اگر تمام این زمین سببها  
و آنچه که در دنیا و میان آسمان است مقابل کنند یکی از آن پاره بسیار اینها اند که  
نمایند به نسبت آن پاره نیست جای بقدر یک مقدم بگویند که در آن فرشتگان است که سبب  
رفته بعد از حالت مکرر است یا آیتا و حق تعالی با عبادت میکند و اینها او را پیش از  
صد که بآن در استیج حق تعالی میکند بعد از آن سبب بود که تمام این فرشتگان  
به نسبت فرشتگان که در در عرش اند مثل قطره اند به نسبت در برای شود و در اینها در عرش  
خدا کسی نمیداند بعد از آن سبب بود که تمام این فرشتگان لوح محفوظ کرده و اسرار ایشان  
و فرشتگان که خود جبرئیل اند و اینها را در امانت و فرمانبرداری حق تعالی میکند و مسئول  
عبادت خداوند یک دیگر در عبادت سبقت نمایند از دیگر حق تعالی ایشان را آورده

و کردن کشتی نمی نمایند از عبادت جناب باری نه در شب و نه در روز اجناس اینها را جدا  
نمی توان کرده ت هر کیفیت عبادت ایشان را و هم از جناب صادق علیه السلام متقول  
است که مسند بودند که هیچ خلقی کمتر آن مثل کثرت طوایف نیستند در شب  
از آسمان مقادیر در گذشته بر روی طواف خاک کعبه نازل میشوند و تمام شب خانه خدا را طواف  
میکنند و چون صبح طلوع میشود نزدیک قبر جناب پیدالمسلین می آیند و سلام میکنند  
بعد از آن نزدیک قبر جناب ایدالمومنین می آیند و سلام میکنند آنحضرت را پس  
نزدیک قبر امام حسین علیه السلام می آیند و بر آنحضرت سلام میفرستند و قبل از این که  
آفتاب طلوع کند بالای آسمان میروند بعد از آن طواف کعبه و زعمت در مقادیر نازل  
میشوند و بدستور طواف کعبه و زیارت قبر جناب سول و جناب امیر و جناب  
امام حسین علیه السلام نموده بالای آسمان عروج مینمایند در کتاب صیقل العین از  
یهنقی روایت که ابن عباس گفت که در روزی جناب پیدالمسلین صلعم با حسیفه  
میفرمود که آسمان مشتق گردید پس حیریل پدید آمدند و فرمودند که نزدیک پیر سپید می دم که یک  
و که یک میشد پس یکی دیگر جدا شد و گفت که ای محمد رب تو را سلام پیر ساه و ترا حیات  
داد است که بیان اینکه بنی پادشاه شوی و یابنی بنده جناب سیدالمسلین ص  
فرمودند که در آن حالت حیریل بر او ظاهر کرد که تو وضع و مسند وقتی نمایی پس ایستم  
که ناصح مست گفتیم که من اختیار کردم که بنی و بنده باشم پس آن فرشته طواف  
آسمان پر از نمود پس من حیریل گشتم که من می خواستم که در حال ایستادن تو سوال کنم که

چون حال ترا مشاهده نمودم فراموشش کردم جبریل گفت که این اسرافیل است که از روی کیم  
حق تعالی او را خلق کرد و چشم خود را از خوف خدا بپندگرفته و میان او و پروردگار  
مستند و نور است که اگر نزدیک یکی از آن نور رود و بوز و پیش روی او روح محسوس است  
پس حق تعالی اذن سید بهنجری در آن لوح نوشته میشود پس اگر انکار این  
تعلق داشته باشد اسرافیل را آن امر میکند و اگر میکائیل تعلق داشته باشد  
امر میکند و اگر جبرائیل تعلق داشته باشد او را آن امر میکند پس گفت که ای جبریل  
تو بر چه خبر موکلی گفت که بربا و ادویه گفتم که میکائیل بر چه خبر موکلی است گفت بربا  
و کیا سها گفتم غرطایل که ام امر موکلی است گفت که بر سنین کردن نفسها و او  
بجوده نمی کند مگر برای قیام ساعت و دیگر مرا ویدی که با یک و شصت است و ام امر  
اموال قیامت است و رسم در آن کتاب از امام زین العابدین علیه السلام  
مستقول است که فرمودند که حق تعالی او را کل است که او را حسنه تهایل میباید سجد و نماز  
باز و برای پروردگار و که باین مراد و تا از وی و دیگر مفسد ماله راه است پس در مجلس  
او که شد که بالای خوشش آتی خبری دیگر مست یانه پس جناب آتی شمرده حسنه  
باز وی دیگر بستوار دل و عطا نمود بعد از آن وی مسند بود که ای ملک این بی و  
نمراد باز پر و از کن پس ده نمره سال بن باز و پاره و از نمود و با وجود این یک پاره  
خوشش آتی رسید پس حق تعالی باز از وی او و قوت او را مضاعف کرد و این  
و امر پروردگار او نمود پس و سی سال دیگر پروردگار نمود باز یک تا که در قوام حق آتی بود

پس حق تعالیٰ بانه از دای او و قوت او را مضاعف کرد و ایندو امر پرواز و نبرد پس او  
سی سال دیگر پرواز نمود پس در آنوقت جناب باری با وی نمود که ای ملک اگر تا  
صور رسید ان بان و جنود توست پرواز نمای یا باق و شش من خواهی رسید پس در آنوقت  
گفت **يٰٰمُحَمَّدُ اِنَّكَ اَنْتَ عَلٰى عِيسٰى بَاكِرٌ** یا عیسیٰ یا کزیر کی باو میکنم پرواز و کار خود را که بر سر  
پس جناب سید المرسلین فرمودند که این ذکر را در حالت سجده میگفتند باشد از این  
جاسوس روایت که جناب سید المرسلین هر چند بودند که در عظمت پروردگار خود و لشکر  
تتمایند و لیکن لشکر کنید در آنچه که حق تعالیٰ آن را پدید کرده است از دشمنان خود پس  
براستی که حق تعالیٰ فرشته است که او را اسرافیل میگویند یک گوشه از گوشهای وحش  
با این گفت دوست و قوم او بر این زمین زمین است و سر او در سقف آسمان بالا رفته  
و بر رستنی که چون جان خدا بر او سستولی میشود چنان باریک و نحیف میشود که مثل مرغ  
کوچک نماید جناب حضرت امیر و در بعضی مظهرهایی پنج ابلاغه در انشای پان کمال  
قدرت حق تعالیٰ و در مظهر عظمت و جلالت نشان بود تعالیٰ جل شانه میفرماید که او است که  
را از محمد مکر خبدا کرد و ایندو پس کرد آن را از اصناف ملائکه خود که بعضی از آنها همیشه  
در حالت سجده اند و بعضی همیشه در رکوع اند ایستاده و بعضی ایستاده اند  
و از جای خود حرکت نمیکنند و در نماز تهنیت و تسبیح خداوند ایشان را خوب  
بهرایه و در عقول و تیار اسرار عارض نمیشود و نه بدن ایشان را کلاله مانده کی از جادو  
بهم میرسد و بعضی از ملائکه امین خدا در مصلحت اویند بطرف اینیای او و بعضی از آنها

کاتب اجمال ندکانه و فضا و امر و اجاری میبازند و بعضی از آن ها می طفتند  
بندگان او میگفتند که اگر آنها نباشند بعضی از آنها در بهشت اند و بعضی از آنها  
مستند که قدمهای ایشان در زمین سفلی است و کردنهای ایشان از فلک بالا  
شد بالا که نشسته است و دست و پای ایشان در اطراف آنها تا بیرون رفتن کعبه  
شان مساوی توأم عرض است جسمهای خود را از غایت خوف حق تعالی بزمین  
در میان آنها و میان دیگر ملائکه پرده ای خست و استوار قدرت انداخته شده  
پروردگار خود را صورت قرار میدهند و بر مصفات مخلوقین جاری میبازند و او را  
سکائی مستدینند بطرف او اشاره میکنند این بود مگر از حقیقت احوال ملائکه  
و احوال ملک الموت متناهی اند که بنده متعبر از حضرت صادق علیه السلام  
منقول است که چون حق تعالی جبرئیل را فرستاد بر زمین که گیرد از خاک را بخواست  
از زمین او را خلق نماید زمین گفت پناه بخدا میبرم از آن که چسبندگی زمین بر او  
پس برگشت و گفت پروردگار زمین پناه بخواهی بر دین مرا بفرستاد  
و هم برست و جبرئیل برگشت پس سکائیل را فرستاد و او نیز استغاثه زمین برگشت  
پس حق تعالی ملک الموت را فرستاد و او را بر جبرئیل قسم که قبضه از خاک بگیرد  
چون او آمد در زمین استغاثه کرد و پناه بخدا برد و ملک الموت گفت که من نیز پناه  
بخدا میبرم از اینکه نامهربانی او کنم و قبضه خاک از تو بدارم پس قبضه از سر برد  
بر گرفت در جای دیگر و رفته پس حق تعالی با روحی نمود که چنانچه طاعت او را

از زمین قبض کردی و زمین زبیر است همچنین روح هر که بر زمین است از امر و زبیر  
قیامت عمره را تو سبقت خواهی کرد و در تفسیر علی بن ابراهیم با سواد و در جاب  
علیه السلام مقول است که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر  
را در شب معراج با بیان برود و دیدم کلن از ملک حق تعالی که در دست او است  
از نور و آوازه را پس میازود و متوجه است و به سیح طرف نگاه میکند پس میگویم  
که ای جبرئیل این کدام فرشته است جبرئیل گفت که این ملک الموت است و شش  
است و تسبیح کردن و دعا پس گفتم که ای جبرئیل بر از نزدیک کن این فرشته تا گفتم  
منی این بگویم چون نزدیک او رسیدم گفتم ای ملک موت تمام آنها که همیشه قبض  
آنها میکنند بعضی را ملک موت گفت که قبض را در جمیع ذوی حیزه بدست من است  
گفتم که تو نفس خود را تسلیم کنی گفت آری و منبت دینا و ما یمنها نزدیک من که شل و در  
که در دست شخصی است و نیست خانه در دنیا که از یک من سرور در خانه پخته و داخل میشود  
و وقتی که آنها را بر سرستی که یکسند میگویم که یکسند که از نزدیک آنها آمدند بنا لب  
آمدند است تا اینکه یکی از آنها باقی خود را ندانند و در وقت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله  
فرمودند که پس است دوم را عاونه مرکب جبرئیل گفت آری که هم خبر عطا و زکات و رحمت  
هر که خواهد بود و از بعضی آیات مثل قول حق تعالی وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ  
فِي عَذَابِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ  
أَخْرَجُوا أَنفُسَهُمْ وَرَأَوْا أَلَّانَ وَ از بعضی احادیث ظاهر شود که ملک الموت را

و روان و انضار اند لیکن چون که اینها بمنزله آلات و اوست و پاشی ملک الموت اند  
لذا اسناد قبض و محج از روح بطرف ملک الموت چنانچه در حدیث معراج واقع شده  
باکی داشتند باشد و چون محلی از احوال ملا که در ملک الموت بعضی میان آن پس از اوست  
که محال محلی از احوال روح و کیفیت قبض نمودن ملک الموت آن را بیان نماید یا نیست  
که مراد از روح در اینجا نفس الهیه است که مراد از ذات و من باشد و اوست و استیلا کلفت  
و ثواب و عقاب و در حقیقت آن اختلاف بسیار واقع شده حکما را از علم این است  
که نفس جوهریت مجرد کسب ذات و محسب افعال متعادله ماده است پس کبریا  
منتهی تفرقه است میان ذات باری و عقول که عبارت از ملا که باشند و نمودن  
و بعضی از علمای اسلام بکه بعضی از علمای امامیه این قائل شده اند مثل محقق بروج  
و مولانا محمد باقر علیه الرحمه گفته اند سبب شیخ معین هم همین بود و ملا میسر بعضی نقل کرده  
که در جمعه علمای این مذسب بر کشت و از جمیع اشیان ظاهر شود که نه سبب شیخ معین است  
که روح را عرض پیدا اند و آن عبارت از حیات است که سبب آن قابلیت علم شود  
و اختیار بهم میرساند و مقتضای میس میان قولین اینست که در جمعه علمای این مذسب  
قائل شده باشند و بعد بعلوم اصواب و چون که نقل جمیع اقوال خلفه و پیان و حکما  
هر یک در توضیحات آن موجب اشارت خاطر مستمعین است لهذا آنچه که عقل قاصر  
تقریب این توان بان احوال نموده بعضی برساند و آن اینست که شک نیست  
در اینکه نفس الهیه همین این جسم و بدن من و شما نیست چه بعد مردن انسان



بیکل مخصوص اقصیت و نفس با طعنه مخالفت نموده و آیات و احادیث کثیره  
و حالات میکند بر بقای روح بعد از مرگ و بوسیدن بدن و همچنین از قسم اعوان  
مثل اینکه عبارت از مزاج و قوای جسمانی باشد منیت چه انتقال و حقن و عمل محلی دیگر  
محال است بنا بر مخصوص کثیره و روح انتقال میکند ازین جسم بجای دیگر مثل  
در اسلام و نبوت و جسم سالی و انتقال آن و همچنین طلاق و احادیث کثیره  
بخود نفس و بجز مکانی نمی باشد و روح کاسی و دوست ملک است و کاسی و دست  
و ارواح سوختن بنا بر بعضی احادیث و در اسلام است و ارواح کنایه در بر شو  
چنانچه انشاء الله تعالی پاره ازین احادیث در محلی مناسب ذکر کرده خواهد شد  
و تاویل نمودن طوایف احادیث و احادیث را بدون ضرورت تشریح و بیانی ندارد  
و اما اینکه نفس در بدن حلول میکند یا بعضی تشریف در بدن دارد و مثل نفست  
بدون شاه و در محال خود با علقه بنحو دیگر و در پس خرم کی ازین شکل است چه  
بسیاری از احادیث متواتر بر اینکه روح از بدن جدا شده و بعضی اشتباه  
دارند بر اینکه داخل بدن نیست بلکه از اجزای بدن پست است و بدن و محیط است  
بان و مرگ که این دانسته شد پس از فواید کفایه یا نقل چند احادیث که کفایت  
قبض ارواح و اینکه مناسب نیست و در دست و در کتاب عین التفتیش در دست که  
از جناب ابراهیم کلایه قات نمود پس ابراهیم دزد پرسید که تو کیستی گفت ملک  
سوت ام حضرت ابراهیم گفت که آیا میتوانی که با حضورت خود را بمن نمایی که در کتاب

قبض روح موسی بن منصور پیشوی ملک گفت ای اندک دی خود را از طرف من بگردان پس بن  
نخاه کردید که برافیت در کمال خلی صورت حسن منظره خود را مظهر کرد این پس ابراهیم علیه السلام  
در آنوقت گفت که ای ملک موت اگر موسی را بخواهی حسن صورت تو بشا تلی و دیگر مینوی  
کافیت پس گفت که ای ملک قتال که مرا انصورت نمای که آن صورت قبض روح کافر  
میکنی ملک موت گفت که تو طاقت دیدن آن نداری حضرت ابراهیم گفت البته من بنما  
پس فرستد گفت که اندک دی خود را بطن من بگردان و چون او را کرد اینده متوجه او  
کردید و یک مردی سیاه قام است که موسی او زن آیتاوه و سیار بوی بری دارد و لباس  
سیاه پوشیده و از زمین او در بینی شکل آتش و خان پروان می آید چون حضرت ابراهیم  
این حالت را مشاهده نمود و پوشش کردید چون پوشش آید گفت که ملک موت اگر کافر  
بخیر قبض نمودن تو با حق و عدالتی نباشد که اینست از باب سید المرسلین ص  
منقولست که فرمود که یک سکه از سکهات موت یعنی مثقالی از ناله جان گفت  
نمود تراست از سید ضربت شیر و انجناب امیر المومنین ص منقولست که فرمودند  
در حالت نزاع منتهی است که اندک در آن متول فیما بین است و هم از انجناب منقولست  
که فرمودند حرام است بر نفس که از دنیا خارج شود و آن اگر اندک که او از این حجت است  
و با از این راست صاحب کتاب عین البقیع تا از آنجا حسین بن سعید کشته که بعضی از صحابه  
روایت که عرض نمودم بعد از صدق علیه السلام که یار است اینک هرگاه که بنده طاعت  
حق تعالی را دوست بدار حق تعالی ملاقات او را دوست میدارد و اگر که او بیدارد

حق تعالی ملاقات او را مکروه میدارد و حضرت فرمودند اری پس عرض نمودم که پس حال  
 چگونه خواهد بود در سینه که مروت را دشمن میداریم در آنوقت جناب صادق علیه السلام  
 فرمودند که مطلب را تعینیدی هر چه درین وقت سعادت احوال آخرت پس چنینکه برین  
 می بیند که حق تعالی برای آنچه را که دوست میدارد و خواستش میکند میسر نموده در آن  
 تقاضای پروردگار او دوست میدارد و هرگاه دشمن خدا می بیند انواع عذاب را که برای  
 او میسر شده پس در آنوقت او دشمن میدارد و تقاضای پروردگار او خدا دشمن میدارد  
 تقاضای او را از جناب حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقول است که عادت میداد  
 را محافظت ساخته فرمودند که ای عادت میدانی در سینه که کسی سمیرد در آنوقت مرکب  
 می بیند خواه من باشد و خواه بناتق و او مرا می شناسد و من هم او را با اسم و لقب  
 او را می شناسم و بهر سبب که تو را نزدیک صراط خواهی دید پس شترس که تو را بهر  
 آن نمرخی دولتی خواهد بود و ترس و درین حالت لشکر آب سرد در آنجا خورده و خورند  
 و در آنجا خواهند شد که آن آب بیشترین غسل است و قسرتیکه تر ابر چشم و من خواهم که  
 خواهم که گفت که ای آتش کش که را یغور در ده تو نزدیک این میا که در میان بوزیر میمان و سبب  
 رسول منقل است و در بغیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که بدستیکه  
 بوسنی که دوست و استغاثه باشد محمد و ابیست و او را همچنین جاذم باشد و با است  
 حیات امیرالمومنین علیه السلام و باقی این مخصوصین صلوات الله علیهم اجمعین  
 بلا واسطه هرگاه وقت مرکب او برسد می بیند بالای سر خود یک جانب پذیر خدا را در جات

دیگر حضرت امیرالمومنین هم را در یک پای خود جناب امام حسن عسکری و جانب دیگر حضرت  
 امام حسین علیه السلام را در محبین می بیند و در خود بهترین خواص ایشان را که باقی جناب  
 آنکه معصومین علیهم السلام باشند پس نظر میکند بسوی ایشان آن مومن و غافل که  
 بسوی ایشان بچنگ میوست نه حق تعالی آواز آن مومن را از گوشته های عاقبت  
 چنانکه میوشاند رودیت ما اوست را از چشمت های ایشان تا که سبب این دیدن و کلام  
 کردن نواب او زیاده نشود پس سیکه به مومن که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و پدر و مادرم فدای تو نشود یا وصی رسول الله و پدر و مادرم فدای  
 شما شود و ای فرزندان بنهر خدا و ای بهترین جوانان اهل بهشت و نرجا بهشتای بهترین  
 اصحاب محمد و علی و حمزه و پسران او علیهما السلام چه بزرگ بود و شوق تن سیکه  
 شما و به بیار است سرور من اینوقت سبب ملاقات شما با خدا که در صلوات  
 حاضر شد و ملک الموت و تنگ نیکم در جلالت شان خود که سبب قدم نهادن در بهشت  
 این ملک است پس جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله میفرمودند که چنین است  
 که تو گشتی پس متوجه میشوید جناب رسالت ما بسوی ملک الموت و میفرمایند که  
 ای ملک موت عمل به وصیت خدا کن در باره احسان کردن بسوی دوست ما و خادم ما  
 پس عرض میکند ملک الموت که یا رسول الله بفرما آنکه کی نظر کند بسوی چهره که محبت  
 است برای او در بهشت پس میفرمایند جناب آنحضرت بآن مومن که نظر کن پس نظر  
 میکند او بسوی صلو می بیند و آیه را که عقول و ااک آن می کند و در عدد و حساب

نمی آید پس عرض میکنند ملک الموت که چه قسم احسان کنیم شخصی که این است موجب  
 او و پیغمبر و اولاد او و علیهم السلام زوار او باشند یا رسول الله صلی الله علیه  
 و آله درستی که اگر نیکو داند حق تعالی سوت در محله که بدون علی کردن آن  
 بهنم نمیرسد و این قبض روح این نمیکردم لیکن مرا این دوست ترا و خادم ترا پر  
 نشت و پر دی بسیار رویار و صد و پنجاهین رو که ششصد و شصت و یکم خدا پس بفرستد  
 جناب پنجم که ای ملک الموت این برادر منست بدستی که سپردیم این را تو پس در بارگاه  
 نیکو کن پس آنحضرت و باقی و صحابه او علیه و علیهم السلام میفرمودند بسوی جنت و تحقیق که  
 گشاده میشت و عذاب آتش هم بر من پس سپند ایشان علیهم السلام را در جنت بعد از اینکه  
 ایشان را از دور فرستاد خود دیده بود و در آن روز جلالت حق تعالی را دید و پس میگوید  
 من ملک الموت که ملک الموت شتاب کن تا منظر منست بر ابره فرارقت  
 محرومات او علیه و علیهم السلام و طمع کرد آن مرد بایشان پس باین گفتن بعضی یکدیگر گفتند  
 روح و باستانی تمام بخشید که مورا از آرد بر می آید و ششاکر چه می بیند و در اینست لیکن در  
 نفس لامر بر او شدت نیست بلکه در آسانی و لذت است پس هرگاه در داخل میشود آن کس  
 در قبر خودی میباید جماعت ما او پیشت را اینجا پس هرگاه می آید شکوه نکیر میگوید یکی از آنها میگوید  
 که اینست محمد و علی حسن حسین و بهترین صحابه اینها صلوات الله و سلامه علیهم و همچنین آمده اند  
 بوقت صاحب این سلام کن اینها پس می آید شکوه نکیر و سلام میکند بر پیغمبر و بعد از آن سلام  
 میکند بر وصی او علیه السلام پس سلام میکند بر حسن و حسین علیهما السلام بعد از آن سلام